

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

موضوع :

شیعه واقعی کیست؟

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

www.kandoo.cn.com

مقدمه:

معنای لغوی شیعه یاران و پیروان است و شایع یعنی دنبال کردن و تبعیت نمود و در اصطلاح شیعه به کسانی می گویند که از علی و فرزندان علیهم السلام تبعیت و پیروی نموده و ولایت آنان را پذیرفته اند و این نام برای پیروان اهل بیت بقدری مشهور و معروف شده که تا واژه شیعه بر زبان جاری می شود بی درنگ پیروان علی در ذهن می آید برخی از نویسندگان و مورخان پیدایش شیعه را پس از رحلت رسول اکرم (ص) و یا پس از قتل عثمان دانسته و برخی فراتر رفتند تکوین مذهب شیعه را در ایام فتنه طلحه و زبیر دانسته اند در حالی که ما معتقدیم شخص رسول اکرم (ص) مذهب تشیع را ایجاد کرده و در نخستین روزهای بعثت که بنی هاشم را بر اساس آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» دعوت کرد فرمود: هر که از شما با من بیعت کند جانشین من خواهد بود و کسی جز علی پاسخ مثبت به حضرتش نداد. از آن روز پیروان واقعی حضرتش مشخص و متمایز گردیدند پیامبر اکرم (ص) در آن مناسبت و در مناسبتهای گوناگون دیگر تا حجتہ الوداع تنها و تنها علی را برادر، وارث، وزیر، وصی، خلیفه و جانشین خود معرفی کرد و به مردم فهماند که هر که او مولایش است پس علی نیز مولا و سرور اوست و باید از او فرمان برد و ولایتش را بپذیرد و بی گمان اهل سنت و افعی کسانی هستند که در روز نخست پیغام مولا و رهبر شان، رسول خدا (ص) را با دل و جان شنیدند و پذیرفتند و در برابر نص صریح او اجتهاد

نکردند و با پیامبر مخالفت نورزیدند و پیروی از علی را مانند پیروی از رسول خدا(ص) و اجب و لازم دانستند. جالب اینجا است روایتهایی که پیامبر در آنها دستور پیروی از علی را داده است و علی را به عنوان وصی، ولی و خلیفه خود تعیین کرده است در مصادر اهل سنت صدها روایت است و با این حال نه تنها به آن اهمیت نداده بلکه آن را رها کرده و از آن می گذرند گویا این همه روایت برای آنها کافی نیست مطلبی که شاید برای برخی از دوستان تازگی داشته باشد این است که رسول اکرم(ص) بر واژه شیعه اصرار داشته و شیعیان علی را شیعه خود و رستگاری و سعادت را در شیعه بودن دانسته و بشارت به بهشت را در شیعیان علی منحصر نموده است و دراصل این نام مقدس را آن حضرت به پیروان علی گذارده نه اینکه پس از وفاتش نامگذاری شده باشد. حال در برابر این روایتها که شیعیان علی را می ستایند و متجاوز از ۱۲۰ مورد در مصادر قطعی و موثق اهل سنت آمده است آنان چه پاسخی دارند و چگونه آن را با وضعیت خویش منطبق می دانند خود باید پاسخگو باشند و یا اینکه سر تسلیم و اطاعت را فرود آورده و این سخنان حضرت رسول اکرم(ص) را نیز مانند دیگر سخنانش با قلبی پاک و عاری از هر کینه و تعصبی بپذیرند و چنین توقع به جایی هم از حق جوین هست، چه اینکه در کتاب خدا آمده است: «وَمَا يُنطقُ غَنُّ الْهُوَى إِنَّهُ هُوَ الْاَوْحَىَّ يُوْحَى» او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و سخنش جز وحی منزل نیست و در آیه دیگری می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»

و ما نهاکمَّ عُنْدُ فَأَنْتَهُوَا» و هر چه از رسول خدا به شما رسد به آن عمل کند و از هر چه بازداشت امتناع ورزید.

شیعه علی در زبان پیامبر

چنانکه ذکر شد رسول اکرم(ص) در موارد گوناگونی شیعیان علی را ستوده و آنان را بشارت به بهشت برین و رستگاری داده است جالب است که بیشتر این احادیث در کتابهای معتبر حدیث و تفسیر اهل سنت آمده است که برای نمونه به برخی از آنها اشاره می شود تا برادران اهل سنت بدانند ما اگر پیروی از علی و آل علی می کنیم به دستور تخلف ناپذیر پیامبر که در کتابهای اهل سنت وارد شده است عمل می نمایم و اگر آنان نیز خواهان رستگاری روز جزا هستند به این صراط مستقیم الهی روی آورند و دست در دست برادران شیعه خود بگذارند و همه باهم اهل سنت واقعی گردند که بی گمان سنی واقعی تنها به کسی اطلاق می شود که به سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل کند و در آن پا بر جا بماند نه اینکه اسمی بی مسمی بر خود بگذارد. همیشه در کتاب مجمع الزوائدش روایت کرده است. که رسول خدا (ص) به علی فرمود: تو و شیعیانت به حوض من وارد می شوید در حالی که سیراب و شادکام و رو سفید هستید و همانا دشمنانت بر حوض من وارد می شوند در حالی که تشنه لب و اندوهگین اند. ابو سعید حذری از ام سلمه نقل می کند، که رسول خدا(ص) به علی فرمود یا علی! تو و شیعیانت در بهشت هستید. ابن عدی و ذهبی نیز که هر دو از

علمای بزرگ اهل سنت اند در کتابشان از رسول خدا(ص) نقل کرده اند که به علی فرمود: هان! تو ای فرزند ابوطالب و شیعیانت در بهشت هستید. احمد بن محمد فقیه طبری در فضایل به اسنادش از طاوس از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا(ص) به علی فرمود: اگر تمام آفریدگان بر ولایت اجتماع می کردند خداوند هرگز جهنم را نمی آفرید و همانا تو و شیعیانت رستگاران روز رستاخیز هستید. در کشف الغمه، ابوبکر بن مردودیه به اسنادش از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا به علی (ع) فرمود: تو و شیعیانت همراه من در بهشت هستید پس رسول خدا این آیه را تلاوت فرمود «اخواناً علی سرر متقابلین» برادر ابن که روبروی یکدیگر بر تختهای بهشتی تکیه زده اند. در کنزالکراجی و کفایه الطالب حدیثی از جابر بن عبدالله نقل کرده اند که رسول خدا به علی فرمود: همانا شیعیانت با سیمایی نورانی بر منبرهایی از نور گرداگرد من (در روز رستاخیز) خواهند بود و من شفاعتشان خواهم کرد و آنان فردا در بهشت همسایگان من اند. در امالی از نسائی، و از اسدی، طی روایتی از علی (ع) نقل کرده است که رسول خدا فرمود: یا علی! همانا تو وصی، خلیفه، وزیر، وارث و پدر فرزندان من هستی و شیعیانت شیعیان من و دوستانت دوستان من و دشمنانت دشمنان من خوشا به حال کسی که از تو پیروی کرد و چه بدبخت شد کسی که با تو دشمنی نمود و بی گمان فرشتگان با ولایت و محبت تو به خدای متعال نزدیک می شوند به خدا قسم یاران و دوستانت در آسمان بیشتر از زمین هستند. ابن حجر هیثمی

در العبواق المحرقه این حدیث را آورده است. و همچنین ابن عساکر در تاریخ خود از رسول خدا(ص) نقل می کند که فرمود: یا علی نخستین چهار نفری که وارد بهشت می شوند من و تو و حسن و حسین هستیم و سپس ذریه ما و پس از آنها همسران ما هستند و شیعیانمان در طرف راست و چپ ما قرار دارند. در مستدرک حاکم آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «من اصل درختم و فاطمه فرعش و علی لقاحش و حسن و حسین میوه هایش و شیعیانمان برگهای آن درخت اند.» با وجود چنین روایتهای صریح جای چه ابهامی باقی می ماند؟ و چه شده که گروهی از مسلمین به سوی دیگران روی آورده اند و از علی و آل علی روی برگردانده اند؟ هیشمی در مجمع الزوایدش خطبه ای را از رسول خدا(ص) نقل می کند که حضرت در آن می فرماید ای مردم هر که با ما اهل بیت دشمنی کند خدای متعال در روز رستاخیز او را یهودی محشور فرماید. رسول خدا هرگز یک بار مردم را سفارش به پیروی از فلان و فلان نکرد و شیعیان و پیروان سایر اصحاب را نستود و اصلاً شیعه ای جز شیعه علی پذیرفت او شیعیان و پیروان علی را شیعیان و پیروان خود می دانست و به مردم دستور می داد که اگر ولایت او را می پذیرند و ولایت علی را نیز بپذیرند. ملاحظه فرمایید آنقدر که بنی امیه و پیشاپیش آنان معاویه درهم و دینارها و زر و سیمها را نثار چاپلوسان و متعلقان دین فروش کردند که روایتهای دروغینی را از رسول خدا(ص) در ستایش برخی از اصحاب نقل کنند و در این راستا آن کاسه لسیان و زر بگیران که

رضایت خدا را با مشتی درهم و دینار بی ارزش معاوضه کردند روایتهای بسیاری را ساختند ولی با این حال یک جا نمی توان پیدا کرد که پیامبر مثلاً فرموده باشد ای فلان و فلان شیعیان تو رستگارند! به خدا رضایت خدا فقط در رضایت خاندان پیامبر است و بس. چرا نباید بیدار شویم و خویشتن را از ورطه هلاکت حتمی رها سازیم و به دامان پر مهر و محبت اهل بیت روی آوریم؟ و مگر اهل بیت از پیش خود چیزی دارند؟ آنان هر چه می گویند قال رسول الله است و قول رسول الله قول خدا است که هرگز از روی هوا و هوس نیست و جز و حی نمی گویند.

فضیلت رافضه و ستایش این نام

علی بن ابیاسط از عتیبه بن فروش از حضرت صادق(ع) فرمود به خدا چه نام خوبی خدا به شما بخشیده مادامیکه به گفتار ما پایبند باشید و به ما دروغ ننیدید و گوید حضرت صادق(ع) همین جملات را به من فرمود در وقتی به آن حضرت عرض کردم مردی به من گفته است به ترس از اینکه رافضی باشی. ابن یزید از ابوالجارود نقل می کند که گفت خدا دو گوشش را کر کند همچنانچه دو چشم او را نابینا ساخته اگر از حضرت باقر(ع) نشنیده باشد وقتی که مردی به آن حضرت عرض کرد فلانی نامی روی ما گذاشته فرمود چه نامی؟ عرض کرد ما را رافضه می نامد حضرت باقر(ع) با دست مبارک به سینه اش اشاره کرده فرمود و من از رافضه ام و او از من است و این جمله را سه بار فرمود. ابن یزید از.... از ابوبصیر روایت کند که به حضرت باقر(ع)

عرض کردم قربان نامی روی ما گذاشتند و فرمانداران با آن نام خون و مال و ازار ما را مباح دانسته اند فرمود چیست آن؟ گفت رافضه حضرت فرمودند همانا هفتاد نفر از لشکر فرعون او را طرد کردند و نزد موسی(ع) آمدند و در میان قوم موسی هیچ کس از آن هفتاد نفر کوشاتر و نسبت به هارون (برادر موسی) دوست تر نبود از این جهت قوم موسی آنها را رافضه نامیدند و خدا به موسی(ع) وحی کرد که این نام را برای آندسته در تورات ثبت کن زیرا نامی است که من به آنها بخشیدم بنابراین این اسمی است که خدا به شما بخشیده است. از محمد بن قاسم بن عبید از سلیمان اعمش گوید بر حضرت صادق(ع) وارد شدم و عرض کردم قربان مردم ما را رافضی می نامند رافضی چیست؟ فرمود بخدا مردم شما را با این اسم ننمایدند بلکه خداوند شما را با این نام در تورات و انجیل به زبان موسی و عیسی(ع) نامیده و جهتش آن بود که هفتاد نفر از قوم فرعون او را رها کردند و به دین موسی در آمدند و خداوند آنها را رافضه نامید و به موسی وحی کرد این نام را در تورات برای آنها ثبت کن تا در آینده نیز به زبان محمد(ص) صاحب این نام شوند.

معنای اهل سنت

اهل سنت به اکثریت عظیم مسلمانان گفته می شود که در حدود سه چهارم امت اسلامی را در بر میگیرد آنان از چهار امام اهل سنت عین ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل پیروی می کنند و به این ترتیب به چهار شاخه تقسیم می شوند. از این

گروه بزرگ یک شاخه کوچکتر جدا شد که چارچوب اندیشه های آنان را ابن تیمیه پدید آورد و آن را سلفیه و ابن تیمیه را مجدد السنه می خوانند. سپس و هابیت به رهبری محمد بن الوهاب آن را دنبال کرد که امروز مذهب اسمی در عربستان است. همه این گروهها خود را اهل سنت می خوانند و گاهی هم یک کلمه آن می افزایند و بر خود نام اهل سنت و جماعت میگذارند از لابلای بحثهای تاریخی، روشن خواهد شد که هرکس پیرو آنچه «خلافت را شده» نام گرفته باشد و خلفای راشدین یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی را بپذیرد. و یکسان به امامت آنها گردن نهد چه در روزگار آنان و چه امروز، سنی و «اهل سنت و جماعت» نام می گیرد. و هر کس خلافت را به این صورت نپذیرد و آن را بر خلاف قانون بداند و عقیده داشته باشد که پیامبر علی بن ابی طالب را به نام برای خلافت معرفی کرده به او «رافضی» می گویند. و نیز روشن می شود که همه فرمانروایان از ابوبکر تا آخرین خلفای بنی عباس از اهل سنت راضی هستند و با آنان موافق و شیعیان و پیروان علی و آنان که به خلافت با او بیعت کردند و پس از او دست بیعت به فرزندان او دادند را دشمن دارند و از آنان انتقام می گیرند. (ناگفته پیداست که خود امیرالمومنین علی (ع) از این مجموعه جداست) بنابراین علی بن ابی طالب و شیعیان او نزد اینان «اهل سنت و جماعت» شمرده نمی شوند گویا این اصطلاح یعنی اهل سنت و جماعت برای رویا رویی با علی (ع) و شیعیان او درست شده و به منظور من همین امر پس از پیامبر

(ص)مهمترین علت تقسیم امت اسلامی به سنی و شیعه است. اگر به رشد یابی و پرده برداری از حقایق پردازیم و به منابع تاریخی مورد اعتماد توجه کنیم می بینیم که این تقسیم بلافاصله پس از گذشت پیامبر پدیدار شده زیرا ابوبکر را به دست گرفت و بر تحت خلافت نشست و اکثریت عظیمی از صحابه او را یاری کردند و تنها علی بن ابی طالب و بنی هاشم و عده ای از صحابه که بیشتر آنها از موالی (بردگان آزاد شده بودند؛ با او مخالفت کردند. بدیهی است که قدرت حاکم اینان را از خود راند و شورش و بیرون از صف مسلمانان خوانده و همه توان خود را برای فلج کردن آنان از راههای اقتصاد، اجتماعی و سیاسی به کار برد. روشن است که اهل سنت و جماعت امروز ابعاد و دامنه حوادث سیاسی آن روز را درست نمی دانند و دشمن و ستیزه جویی که نقش ناپسندی در بر کناری و دور کردن بزرگترین شخصیت تاریخ بشریت پس از پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) داشت را در نمی یابد اهل سنت جماعت در این روزگار گمان می کنند یا عقیده دارند که از زمان خلفای راشدین همه چیز درست و مطابق کتاب و سنت بوده و آنها مانند ملانکه بودند و یکدیگر را احترام می کردند و هیچ گونه کینه یا طمع و آزمندی و یا خواسته های نادرستی نداشته اند به همین سلب هر چه را که شیعه درباره صحابه بویژه خلفای راشدین بگوید نمی پذیرند گویا اهل سنت و جماعت کتابهای تاریخ را نخوانده و تنها به سخنان پیشینیان خود در ستایش صحابه بویژه خلفای راشدین بسنده کرده اند. اگر آنها دلها و دیدگان خود را

بر روی حقیقت می گشودند و تاریخ و کتابهای حدیث را ورق می زدند و در پی سخن حق و درست میگشتند نظر خود را درباره بسیاری از احکام و فتواهایی که آنها را درست می شمارند؛ تغییر می دادند. اهل سنت و جماعت آن گونه که من می شناسم متعصب نیستند و دشمن امام علی و اهل بیت او هم به شمار نمی آیند بلکه آنان را دوست می دارند و احترام می کنند ولی در همان حال دشمنان اهل بیت را هم دوست می دارند و آنان را نیز احترام می کنند و به آنها اقتدا می نمایند و چنین می گویند: همه از رسول خدا فرا گرفته اند! اهل سنت و جماعت به دو اصل دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا عمل نمی کنند بلکه همه را دوست می دارند و چنانچه برای علی بن ابی طالب از خدا طلب رحمت و رضوان می کنند برای معاویه بن ابی سفیان هم همین کار را انجام می دهند آنها دلباخته این نام زیبا و پرزرق و برق اهل سنت و جماعت شده اند و از درون آن آگاهی ندارند و نمی دانند که سیاستمداران عرب با چه نقشه هایی این نام را رواج دادند و اگر روزی دریابند که علی بن ابی طالب سنت مجسم پیامبر(ص) و دروازه دانش او است و آنها در همه چیز با او مخالفت کرده اند آنگاه از مواضع کنونی خود دست بر می دارند و به طور جدی مساله را بررسی می کنند آنگاه می بینیم که اهل سنت تنها شیعیان راستین علی (ع) و پیامبر (ص) هستند بنابراین بر ما لازم است تا این توطئه بزرگ که مهمترین نقش را در بیرون راندن سنت محمدی از صحنه داشت را افشارکنیم این توطئه سنت پیامبر(ص)

را تبدیل به بدعت‌های جاهلیت کرد و مایه سرخوردگی مسلمانان و ارتداد آنها از دین و پراکندگی و اختلاف آنان گشت و در پی آن ایشان به تکفیر به یکدیگر و جنگ داخلی پرداختند و همین مایه عقب ماندگی علمی و فنی آنها شد و سرانجام کار به آنجا رسید که سرزمینهای آنان اشغال و مورد تجاوز قرار گرفت و آنان به خواری کشیده شدند و بی حرمتی و ذوب کردن آنان در جوامع و تمدنهای دیگر نیز دستاورد همین توطئه است.

معنای شیعه

هرگاه بخواهیم بدون تعصب و ظاهر سازی از شیعه سخن بگوییم باید آنها را چنین تعریف کنیم: یک مذهب اسلامی که دوستدار و پیرو دوازده امام از خانواده پیامبر (ص) علی و فرزندان او هستند و در مسائل فقهی از عبادات و معاملات از آنها پیروی می کنند و کسی جز پیامبر (ص) را بالاتر از آنها نمی شمارند (مقصود از شیعه در اینجا شیعه امامیه اثناعشریه است که جعفری نیز نامیده می شوند) این تعریف درست شیعه و بسیار کوتاه و فشرده است نباید به سخن دروغگویان گوش داد که شیعه را دشمن اسلام یا معتقد به پیامبری علی (ع) و یا وابسته به عبدالله بن بسادی یهودی می دانند کتابها و مقاله های بسیاری وجود دارد که با تمام توان می کوشند تا شیعیان را کافر و بیرون از آیین اسلام معرفی کنند ولی سخنان آنان تهمت و دروغ آشکار است و برای آن هیچ دلیلی ندارند و تنها گفته های پیشینیان خود یعنی دشمنان اهل بیت (ع) را

درباره شیعه تکرار می کنند و ادعاهای نواصب را که بازور و فشار بر گردن مردم سوار شدند و خاندان پیامبر و هوادارانشان را کشتند و یا آواره ساختن و یا متهم ساختند باز گو می کنند. یکی از این القابی که بسیار در کتابهای دشمنان شیعه می آید بالقب «رافضه یا روافض» است نخست خواننده گمان می کند که نام روافض مخالفان از این جهت به آنها داده شده که با اصول اسلام مخالفت کرده اند و آن را زیر پا نهاده اند یا رسالت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) را انکار کرده اند ولی واقعیت جز این است آنها را روافض نام دادند زیرا فرمانروایان اولیه بنی امیه و بنی عباس و روحانیان درباری خواستند با این لقب آنها را بد نام کنند. شیعیان تنها به علی (ع) مهرورزیدند خلافت ابوبکر و عمر را پذیرفتند و نه خلافت هیچ یک از فرمانروایان بنی امیه و بنی عباس را آنان که می کوشیدند با کمک برخی از حدیث سازان و جاعلان سنت در میان صحابه چنین وانمود کنند که خلافت آنها به فرمان خداوند سبحان بوده اعلام می کردند که این آیه شریفه درباره آنان نازل شده است. «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیامبر و فرمانروایان خویش فرمانبرداری کنید. می گفتند این آیه درباره فلانی و فلانی و ... فرود آمده است آنان «اولوالامر» هستند و باید از آنها اطاعت کنیم آنها کسانی را اجیر کردند تا به دروغ این حدیث را به رسول خدا نسبت دهند که: هیچ کس به اندازه یک وجب از فرمان پادشاه بیرون نمی رود مگر آن که با مرگ جاهلیت (بنی دین) از دنیا

می رود پس هیچ مسلمانی حق ندارد نافرمانی پادشاه را بکند. از اینجا در می یابیم که شیعیان همواره هدف آزار زورمندان بوده اند زیرا نمی خواستند دست در دست آنان بگذارند و با آنها بیعت کنند و این کار را گرفتن حق خاندان پیامبر می شمردند فرمانروایان در همه تاریخ به مردم وانمود می کردند که شیعیان با اسلام مخالفت هستند و می خواهند آن را نابود کنند و از میان ببرند چند نویسنده هم که ادعای علم و دانش داشته اند. با آنها همراه شده اند و این سخن را بازگو کرده اند. اگر در این بازی فریبکارانه نیک بیندیشیم در می یابیم که میان آن کسی که می خواهد اسلام را از میان بردارد و آنکه می خواهد حکومت ستمکار نابکاری را سرنگون کند چه اندازه جدایی و فاصله است. شیعیان هرگز از اسلام بیرون نرفتند بلکه از فرمان ستمکاران بیرون بودند و تنها می خواستند حق را به صاحبانشان باز گردانند و پایه های اسلام دادگستر را استوار سازند.

تفسیر میزان و شیعه

در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود به خدا قسم شیعیان ما در آن هنگام که روحشان در بهشت به پرواز آمده مورد عنایت الهی قرار گرفتند یقین پیدا می کنند که بر حق بوده و دینشان دین الهی بوده است و در این موقع است که به برادران مومن خود که هنوز به آنها ملحق نشده اند و در دنیا هستند بشارت می دهند.

مؤلف: باید دانست که این معنی نیز از قبیل تطبیق مفهوم بر مصداق است و اینکه

می فرماید در بهشت یقین به حقانیت خود پیدا می کنند مراد این است که یقین آنها در آنجا به عین یقین است بعد از آنکه در دنیا دارای علم یقین بوده اند و بنابراین معنی این نیست که آنها در دنیا شک در دین خود داشته و تنها در بهشت است که دارای یقین میشوند (سوره آل عمران از تفسیر المیزان جلد ۷).

کلمه شیع جمع شیعه است که به معنای فرقه ای است که در پیروی سنت و مذهب متفق باشند این کلمه در آید دیگر قرآن آمده که می فرماید "من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا کل حذب مال دینهم" فرحون از آنانکه دین خود را دسته دسته کردند و فرقه ها شوند و هر حزبی به آنچه خود دارد خرسند است. (سوره حجر از تفسیر المیزان

جلد ۲۳).

سبب جدا شدن اقلیت شیعه از اکثریت سنی و بروز اختلاف

هواخواهان و پیروان علی (ع) نظریه مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم (ص) و صحابه و مسلمانان داشت مسلم می داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیغمبر اکرم از آن علی (ع) می باشد و ظواهر اوضاع و احوال نیز جز حوادثی که در روزهای بیماری پیغمبر اکرم (ص) به ظهور پیوست نظر آنان را تایید می کرد. ولی برخلاف انتظار آنان درست در حالیکه پیغمبر اکرم (ص) رحلت فرمود و هنوز جسدش دفن نشده بود و اهل بیت وعده ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیزاتی بودند که خبر یافتند عده ای دیگر که بعداً اکثریت را بردند با کمال عجله و

بی آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیغمبر اکرم و هوادارانشان مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند از پیش خود در قیافه خیر خواهی برای مسلمانان خلیفه معین نموده اند و علی و یارانش را در برابر کاری انجام یافته قرار داده اند علی (ع) و هواداران او مانند عباس و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیغمبر اکرم (ص) و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد بر آمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن اعتراض نموده اجتماعاتی نیز کردند ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود. این انتقاد و اعتراف بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی (ع) را به همین نام شیعه علی به جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت مراقب بود که اقلیت نامبرده به این نام معروف نشوند و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد بلکه خلافت را اجماعی می شمردند و معترض را متخلف از بیعت و متخلف از جماعت مسلمانان می نامیدند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می کردند.

البته شیعه همان روزهای نخست محکوم سیاست وقت شده نتوانست به محض اعتراض کاری از پیش ببرد و علی (ع) نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست به یک قیام خونین نزد ولی جمعیت معترضین از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند. و جانشین پیغمبر اکرم (ص) و مرجعیت علمی را حق مطلق علی (ع) می دانستند و مراجع علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می

دیدند و به سوی او دعوت می کردند.

نخستین حادثه ای که مسلمانان را به شیعه و سنی تقسیم کرد

این حادثه عبارت است از موضعگیری وحشتناک عمر بن خطاب و بیشتر صحابه در

برابر فرمان رسول خدا (ص) که فرمود: «برای من کاغذ و مرکب بیاورید تا برای شما

نامه ای بنویسم که هرگز گمراه نشوید.» آنان به شدت مقاومت کردند و با سنگدلی

و بی حرمتی به مقام والای آن حضرت او را متهم ساختند که هذیان و یاوه می گوید و

ادعا کردند که کتاب خدا برای آنها بس است و نیازی به نامه پیامبر ندارند. ابن عباس

این حادثه را فاجعه ای برای مسلمانان خواند و ما از این موضعگیری نتیجه می گیریم

که اکثریت مسلمانان سنت پیامبر را زیر پا نهادند و گفتند: قرآن برای ما بس است. ولی

حضرت علی (ع) و گروهی از صحابه که پیرو او بودند و اقلیتی را تشکیل می دادند

که خود پیامبر آنها را شیعه علی نامیده بود بی چون و چرا فرمان پیامبر را اجرا کردند

و همه گفتار و کردار او را سنت و عمل به آنها را مانند قرآن واجب شمردند آیا قرآن

نفرموده است: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیامبر فرمان برید رفتار عمر بن

خطاب نزد همه مسلمانان شناخته شده است و در سراسر زندگی خود مخالفتهایی با

پیامبر (ص) داشته که مشهور است طبیعی است که عمر بن خطاب خود را پایبند به

سنت پیامبر نمی دانست و این را آشکار می کرد. او هنگامی که امیرالمومنین! شد بر

خلاف احادیث نبوی فتوا می داد بلکه گاهی بر خلاف آیات محکم قرآن حکم می

کرد و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می نمود. و همین طور طبیعی است که یاران و هواداران او در میان صحابه نیز مانند او باشند و دوستداران و دلباختگان او در گذشته و حال نیز به اصطلاح بدعت‌های حسنه او را بپذیرند.

دومین حادثه در مخالفت با سنت پیامبر (ص)

خودداری برخی از صحابه از پیوستن به سپاه اسامه دومین حادثه از نوع مخالفت با سنت پیامبر است حضرت رسول (ص) خود این سپاه را تشکیل داد و دو روز پیش از درگذشت خود به آنها دستور داد که به آن بپیوندند و با آن حرکت کنند کار به جایی رسید که برخی از آنان در کار پیامبر چون و چرا کردند و از او انتقاد نمودند که چرا جوانی کم سن و سال را که هنوز مو بر چهره اش نرویده و هفده سال بیش ندارد به فرماندهی آنها گمارده است. ابوبکر و عمر و برخی از صحابه از رفتن به پادگان خودداری کردند به بهانه اداره امور خلافت در مدینه ماندند با آنکه پیامبر (ص) کسانی را که از سپاه اسامه عقب بمانند لعنت کرده بود. علی و صحابه پیرو او در این رویداد نیز به سخنان پیامبر (ص) پایبند بودند و تا آنجا که توانستند سرسوزنی از آن دور نشدند ما علی (ع) را می بینیم که در این مصیبت به وصیتهای پیامبر پایبند است و به غسل دادن و کفن کردن و نماز بر پیامبر می پردازد و آن حضرت را دفن می کند، و پیش از انجام وصیت او به هیچ کار نمی پردازد. با آنکه او می داند که گروهی به سوی سقیفه بنی ساعده شتافته اند تا کسی را به خلافت برگزینند. او نیز می تواند شتابان

به آنجا برود و نقشه آنها را خنثی کند ولی به سنت پیامبر احترام گذاشت و آن را اجرا کرد تا دست کم پسر عموی پیامبر به سنت او عمل کرده باشد. هر چند خلافت از دستش برود.

حادثه سوم که شیعه را در برابر «اهل سنت» آشکار ساخت

این حادثه عبارت است از موضعگیری خطرناک بیشتر صحابه در سقیفه که آشکارا مخالفت با سنت پیامبر به شمار می آمد زیرا پیامبر (ص) در روز عید غدیر خم با حضور همه صحابه علی را به خلافت تعیین کرد. و این در بازگشت از حجه الوداع بود. با این که مهاجرین و انصار در میان خود بر سر تعیین خلیفه اختلاف داشتند ولی سرانجام با هم توافق کردند که گفته های پیامبر را زیر پا نهند و ابوبکر را خلیفه سازند. هر چند این کار به بهای جان عده ای تمام شود و آستینها را بالا زدند تا هر کس را که مخالفت کرد هر چند از نزدیکترین خویشاوندان پیامبر باشد بکشند. این حادثه نیز نشان داد که اکثریت قاطع صحابه پشتیبان ابوبکر و عمر در اجتهادات آنها و مخالفت با سنت پیامبر بودند پس آنها یاوران اجتهاد بودند نه یاوران سنت. در برابر آنان گروهی کوچک از مسلمانان به سنت پیامبر چنگ زدند و از بیعت با ابوبکر خودداری نمودند. اینان علی و شیعیان او بودند. آری در جامعه اسلامی پس از این سه حادثه هویت دو گروه یا دو حزب مخالف یکدیگر روشن شد یکی از آن دو به سنت پیامبر احترام می گذاشت و آن را عمل می کرد و دیگری در پی از میان بردن سنت پیامبر و به فراموشی

سپردن آن و تبدیل آن به اجتهادی است که اکثریت را به طمع می اندازد تا به قدرت برسند و در آن شریک شوند. در راس حزب نخست یعنی حزب پیرو سنت علی بن ابی طالب و شیعیان او بودند و در راس حزب اجتهاد ابوبکر و عمر و بیشتر صحابه قرار داشتند. حزب دوم به رهبری ابوبکر و عمر کوشید تا از قدرت حزب اول بکاهد و نقشه های گوناگونی کشید تا حزب مخالف خود را از میان ببرد از جمله:

نخست: خارج کردن مخالفت از صحنه اقتصادی و فلج کردن آنها. نخستین کوشی بود که حزب حاکم برای بی بهره ساختن مخالفان از همه درآمدهای اقتصادی انجام دادند؛ این بود که ابوبکر و عمر کشاورزان فاطمه (س) را از فدک بیرون راندند. آنها مدعی شدند که فدک به مسلمانان تعلق دارد و ملک فاطمه (س) نیست با آنکه پدرش (ص) آن را به او بخشیده بود. او همچنین فاطمه را از ارث پدر محروم ساخت و ادعا کرد که پیامبران ارث نمی گذارند و سهم خمس را هم از آنان باز گرفتند با اینکه می دانستند آنها از زکات و صدقات نمی خورند و بر آنها حرام است. با این کارها علی (ع) از نظر اقتصادی فلج شد زیرا سرزمین فدک که می توانست سودهای فراوانی را برای او به ارمغان بیاورد و همچنین ارث پسرعمویش و حق همسرش را از او گرفتند و همچنین نگذاشتند سهم «خمس» به او برسد. در این حال علی و همسر فرزندان او نیازمندی کسی شدند که شکم آنها را سیر کند و بدن آنها را بپوشاند ابوبکر همین مطلب را به زهرا(س) گفت که: بلی تو در خمس حق داری ولی من هم مانند

رسول خدا رفتار می کنم و نمی گذارم تو گرسنه بمانی چنانکه گفتیم صحابه ای ک شیعه علی بودند بیشتر از بردگان آزاد شده ای بودند که ثروتی نداشتند و حزب حاکم از آنها و نفوذ شان نمی ترسید زیرا مردم همیشه به سوی ثروتمندان می روند و فقرا را خواری شمارند.

دوم: برکناری و فلج کردن مخالفان از بعد اجتماعی. حزب حاکم برای سرنگون کردن جبهه مخالف به رهبری علی بن ابی طالب آنها را از نظر اجتماعی نیز از صحنه خارج کرد. ابوبکر و عمر نخستین کاری که کردند این بود که حریم روانی و عاطفی که مسلمانان را به احترام خاندان پیامبر و می داشت شکستند و به این ترتیب دیگر خویشاوندی با رسول خدا احترام خود را از دست داد. و چون علی (ع) پسر عموی پیامبر و سرور خاندان پاک او بود دشمنانی در میان صحابه داشت که به او حسد می ورزیدند. زیرا خدا او را بر آنان برتری داده بود. تا چه رسد به منافقانی که همیشه در کمین او بودند فاطمه (س) تنها یادگار پیامبر (ص) بود که پس از او در میان امت بر جای مانده و برای پدرش چون مادری بود مهربان چنانکه پیامبر نیز او را به همین نام می خواند و سرور زنان جهان به شمار می آورد و همه مسلمانان او را گرامی می داشتند و به خاطر جایگاه او در دل پدرش در روایاتی که درباره فضائل و بزرگی و پاکی او رسیده بود وی را بزرگ می داشتند. ولی ابوبکر و عمر احترام و ارزش او را در دل مردم پایین آوردند عمر بن خطاب به در خانه زهرا آمده و آتشی با خود آورد و

گرداگرد خانه او را هیزم چید و سوگند خورد که اگر ساکنین این خانه برای بیعت نیایند آن را به آتش خواهد کشید. اگر فاطمه (س) چنانکه در کتابهای صحاح اهل سنت آمده سرور زنان جهان است و اگر دو پسر او حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت و گلهای زندگی پیامبر (ص) در این امت هستند و با این حال عمر به آنها اهانت می کند و آنها را خوار می شمارد تا آنجا که سوگند می خورد که اگر با ابوبکر بیعت نکنند خانه آنها را به آتش می کشد پس آیا با این وضع دیگر در دل دیگران ارج و احترامی برای علی بن ابی طالب باقی می ماند.

سوم: بیرون راندن مخالفان از صحنه سیاسی. حزب حاکم با وجود محاصره سخت و مصادره حقوق مالی آنان و دور کردن آنها از جامعه اسلامی تا جایی که چهره ها سرشناس مردم از علی بن ابی طالب روی گردان شدند به این کار بسنده نکرد بلکه او را از نظر سیاسی مندوی ساخت و از همه دستگاههای دولتی دور کرد و در هیچ پست دولتی شریک نساخت. امام علی (ع) را از صحنه فعالیت های سیاسی در مدت ۲۵ سال خلافت ابوبکر و عمر و عثمان کنار نهادند و علی (ع) درختان خرما ی یهودیان را آبیاری می کرد و بارنج و زحمت خوراک خود و فرزندان را به دست می آورد. به این ترتیب دانشمند امت و پاسدار سنت پیامبر در خانه زندانی شد و جز یک مشت مستضعف که از تعداد انگشتان دست فراتر نمی رفتند کسی قدر او را نشناخت. امام علی (ع) در زمان خلافت خود کوشید مردم را به سوی قرآن و سنت پیامبر (ص) باز

گرداند ولی سودی نداشت زیرا آنان بر اجتهاد عمر بن خطاب تعصب می ورزیدند و بیشتر آنان فریاد برداشتند که افسوس که عمر از دست ما رفت. از تمام این حقایق می توان نتیجه گرفت که علی (ع) و شیعیان او به سنت پیامبر پایبند بودند و برای زنده کردن آن کوشیدند و هرگز از آن دور نشدند در حالی که دیگر افراد امت از بدعت های ابوبکر عمر و عثمان عایشه پیروی می کردند و آنها را بدعت های نیکو نامیدند. امام علی قرآن را از برداشت و همه احکام آن را می دانست در حالی که ابوبکر و عمر و عثمان قرآن را از حفظ نداشتند و احکام آن را نمی دانستند تاریخ نویسان نوشته اند که عمر هفتاد بار در زندگی خود گفت: «اگر علی نبود من بیچاره شده بودم.» و ابوبکر گفت: «خدا کند من هیچگاه بدون علی زنده نباشم.»

در مراتب ایمان

ایمان ناقص همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی بواسطه آن از دایره کفر خارج و داخل حوزه مسلمین می باشد و اما ایمان راجح عبارت است از ایمان کسیکه بواسطه واجد شدن بعضی از صفات ایمانی ایمان او رجحان پیدا می کند بر ایمان آن کسیکه فاقد آن صفات است که برخی از آن صفات اشاره می شود: صداقت. راستی. یقین قلبی به خدا- رضا- وفا- علم - حلم - بردباری و... و اما ایمان تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد. بدیهی است که بین اسلام و ایمان فرق آشکار می باشد ولی نباید مسلمین را از هم جدا کرد و جدائی بین آنها

انداخت. پس اقرار به زبان و عقیده بقلب مقدمه است برای عمل پس اگر مسلمانی باشد گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله و متظاهر به صورت اسلام ولی تارک واجبات و عامل منہیات ما او را مؤمن نمی دانیم هر چند در ظاهر او را طرد نمی کنیم بلکه با او معاشرت اسلامی می نمائیم. پس بحکم قرآن اساس ایمان عمل صالح است پس اگر کسی عمل ندارد ولو بزبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد.

داعی: اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند

اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور بظاهر و گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید پس چرا شماها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار بر وحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء (ص) می نمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب می باشند عامل به تمام احکام و واجبات بلکه مستحبات اند نماز میخوانند، روزه می گیرند، حج بیت الله می روند و ترک محرّمات می نمایند، اداء خمس و زکاه می کنند و معتقد به معاد جسمانی هستند کافر و مشرک می خوانید و از خود دور می نمائید؟ پس تصدیق می کنید که وسیله افتراق کلمه و دوئیت و نفاق شما هستید که زیانده از صد میلیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا به آنها کافر و مشرک و رافضی می گوئید. در صورتیکه کوچکترین دلیلی برکفر و شرک آنها ندارید. تنها گناه لایغفر شیعیان در نظر برادران اهل تسنن اینست که اوامر احکام رسول (ص) را به میل و هوای نفس روی

رأی و قیاس تغییر نمی دهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابوهریره ها و آنس ها و سحره هائی را که فقهای خودتان حتی خلفای بزرگتان مردود نموده اند قرار نمی دهند.

علت پیروی شیعیان از علی و اهل بیت و تقلید نکردن از امامان چهار گانه:

شیعیان به امر و دستور پیامبر (ص) پیرو اهل بیت آن حضرت هستند باب علمی که پیامبر خود به روی امت باز کرده نمی بندند و باب دلخواه باز کنند بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنت بر شیعیان وارد می آوردند این است که چرا پیروی از علی و ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیامبر می نمایند و تقلید از ائمه اربعه و فقهای چهار گانه شما نمی نمایند. ولی برعکس اوامر بسیار از رسول اکرم (ص) موکداً از طرق روایت و علمای شما به ما رسیده که اهل بیت و عترت طاهره را عدیل القرآن قرار داده و به امت امر فرموده تمسک به آنها جویند و پیروی از آنها نمایند. که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطه و سایر احادیث، اینها بزرگترین سند محکم ماشیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است. حال شما یک حدیث بیاورید ولو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه یا محمد بن ادریس شافعی باشند و در ضمن به امر رسول خدا (ص) باید امت از عترت آن حضرت پیروی کند.

اشاره به دستور وصیت:

داعی - موضوع وصی بودن مولانا امیرالمومنین و دستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت به مقام ولایت صادر شده بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت بطریق تواتر ثبت گردیده اما در کتب معتبره خودتان هم رسیده و اگر بخواهید بتمامی اخبار راجع به وصیت رسول خدا (ص) و دستوراتیکه به مولانا امیر المؤمنین (ع) داده شده پی ببرید مراجعه نمایید به ص ۳۱ و ۶۳ جلد دوم طبقات ابن سعد و ص ۵۴ جلد چهارم کنز العمال متقی و در ص ۱۵۵ و ۳۹۳ و ۴۰۳ جلد ششم کنز و غیره، که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود: یا علی انت اخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمتی (۱) وانت تغسنی و تؤدی دینی و توارینی فی حضرتی (۲)

(۱) یا علی تو برادر و وصی منی که دین مرا اداء و وعده مرا وفا و ذمت مرا بری می کنی (۲) تو مرا غسل می دهی و دین مرا اداء می کنی و مرا در قبر پنهان می کنی.

شیخ روی قاعده و دستورات قرآن که می فرماید: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین والاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین «دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیویست وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته عدل این کارسزاوار مقام پرهیزکارست» (آیه ۱۷۶ سوره بقره). لازم بود در وقت وفات و وصیت بنماید و وصی خود را معین

کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خدا (ص) وصیت نکرد هم چنانچه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند. **داعی** - اولاً: مراد از **حضرا حدکم الموت لحظات آخر زندگی** نمی باشد زیرا در آن حالت کمتر کسی است که بهوش باشد و بتواند به وظایف خود عمل کند آنهم با شعور کامل پس مراد اسباب و آثار و علاجات مرگ است مانند پیری و ضعف بدن و مرض و غیره ثانیاً این بیان شما تأثر درونیم را تازه نمود و مصیبت بزرگی را به یادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست و آن مصیبت بزرگ اینست که رسول الله (ص) با آنهمه تأکیداتی که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود تا آنجا که فرمود: **من مات بغیر و صیه مات میتهم جاهلیه** «کسیکه بدون وصیت بمیرد مرده است بمردن اهل جاهلیت» تا فردی از امت او بی وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد نوبت که به خود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت ۲۳ سال پیوسته وصیتهای خود را تحت نظامنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا به آن وسیله جلوگمراهی و دودستی امت را بگیرد متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذاشتند وظیفه شرعی الهی خود را عملی خود را عملی کند. **شیخ**: گمان می کنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باورنمی کند که کسی قدرت ممانعت از رسول خدا (ص) را داشته چه آنکه صریح قرآن کریم

است.

و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عند فاتتھوا» آنچه رسول حق دستور دهد شما را بگیرید و هر چه نهی کند شما را از آن پس واگذارید (آیه ۷ سوره ۵۹ حشر) و در آیات متعدد امر به اطاعت اوامر آن حضرت نموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول اطاعت کنید خدا و رسول را بدیهی است سرپیچی از اطاعت امر رسول خدا (ص) کفر است هرگز صحابه به وابستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند ممکن است از اخبار کذبی باشد که بدست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت بامر آن حضرت انتشار یافته است. **داعی** - این از اخبار صحیح مسلم است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتی شیخین بخاری و مسلم هم با همه احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبدا خبری نقل نمایند که مورد توجه واستشهاد مخالفینشان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیه را نقل نموده اند که رسول اکرم (ص) عندالموت فرمود کاغذ و دوات بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید. عده ای از حضار مجلس باغوای یک نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تغیر آنها را از اطراف بستر خود خارج ساخت. **شیخ**: چه کسی مانع از وصیت نمودن پیغمبر خدا شد. **داعی** - خلیفه دوم عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آن حضرت شد. اگر به کتب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می بینید. که اکابر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده

اند از قبیل بخاری در ص ۱۱۸ جلد دوم صحیح و مسلم در آخر کتاب وصیت و امام غزالی در مقاله چهارم سرالعالمین که سبط ابن جوزی هم در ص ۳۶ تذکره از او نقل نموده و بعضی دیگر از رجال علماء شما چنین آورده اند که فرمود دوات و سفیری برای من بیاورید تا برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. اصحاب حاضر در مجلس دو دسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول اکرم (ص) بقسمی بهم ریختند و داد و فریاد بلند شد که آن حضرت متغیر شد فرمود بر خیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع این اول فتنه و فساد بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای آن حضرت واقع شد و سبب این فتنه و دودستگی خلیفه عمر شد که به گفتار خود تخم لفاق و اختلاف کلمه را پاشید و ایجاد دودستگی کرد.

شیعه در نگاه اهل سنت

اگر برخی از علمای معاصر اهل سنت را که در نوشته های خود درباره شیعه انصاف داده اند و بر پایه اخلاق اسلامی عمل کرده اند از دیگران جدا بسازیم اکثریت قاطع آنها در گذشته و حال همواره بر پایه تفکر کینه توزانه بنی امیه درباره شیعه می نویسند و از هر دری سخن می گویند و چیزهایی را می آورند که خودشان هم معنای آن را نمی دانند و به دشنام و ناسزا و بازگو کردن دروغهای دیگران در باره شیعیان اهل بیت می پردازند و آنها را بی گناه متهم می سازند و تکفیر میکنند و لقبهای زشت به

آنها می دهند و در این کار از گذشتگان خود چون معاویه و کسانی چون او پیروی می کنند که بازور بر دستگاه خلافت اسلامی چیده شدند و با نیرنگ، زرنگی، خیانت و نفاق، بر مردم فرمانروایی کردند. گاه می نویسند که شیعه گروهی است که عبدالله بن سبادی یهودی آن را پدید آورده و گاهی می گویند ریشه آنها به زرتشتیان باز می گردد و آنها رافضی هستند و خدایشان سیه روی گرداند و از یهود و نصاری برای اسلام خطرناکترند و گاه می نویسند که آنها منافق هستند و بی بند و بارند و ازدواج با خویشاوندان نزدیک و ازدواج موقت یعنی زنا را حلال می شمردند! برخی می نویسند که آنها قرآنی جز قرآن مسلمانان دارند و علی و امامان دیگر از فرزندان او را می پرستند. و محمد(ص) و جبرئیل را دشمن دارند و... اگر اینان چنانکه می گویند پیروان سنت پیامبر بودند می دانستند که یکی از اخلاق والای پیامبر احترام به دیگران بوده هر چند در عقیده با او مخالف باشند. آیا سنت پیامبر نمی گوید: مسلمان برای مسلمان مانند ساختمان محکمی است که برخی از بخشهای آن بخش دیگر را نگه میدارد و یا اینکه می فرماید: مسلمان برای مسلمان مانند پاره های یک بدن است اگر عضوی به درد آید دیگر اعضا با بیداری و تب او را یاری می دهند؟ آیا پیامبر(ص) آشکارا نفرمود: دشنام دادن مسلمان فسق و جنگ با او کفر است؟ اگر این نویسندگان که می گویند اهل سنت و جماعت هستند سنت پیامبر را می شناختند به خویش اجازه نمی دادند کسی را که شهادت به توحید و رسالت حضرت محمد(ص) می دهد و نماز،

زکات، روزه، حج و امر به معروف و نهی از منکر را به جا می آورد تکفیر کنند. از آنجا که آنان پیرو سنت اموی و قریش هستند، با اندیشه جاهلی، سخن می گویند و با افکار قبیله ای و گرایشهای نژادی کتاب می نویسند و از ضرب المثلهای معروف است که نیش عقرب نه از ره کینه است اقتضای طبیعتش این است و نیز گفته اند: از کوزه همان برون تراود که در اوست. آیا پیامبر(ص) نیز مانند قرآن نمی فرمود: ای اهل کتاب! بیایید سخنی را پیروی کنیم که میان ما و شما یکسان است. اگر به راستی از اهل سنت هستند باید برادران شیعه خود را به پیروی از عقاید مشترک دعوت کنند و اگر اسلام دشمنان یهودی و مسیحی خود را به سوی اصول مشترک فرا می خواند تا تفاهم و برادری ایجاد کند پس چگونه می شود کسانی که یک خدا و یک پیامبر و یک کتاب یک قبله و یک سرنوشت دارند با هم دوست و برادر نباشند؟! پس چرا علمای اهل سنت برادران شیعه خود را دعوت نمی کنند و بر گرد میز مباحثه و گفتگو نمی نشینند و با بهترین شیوه با آنان بحث و جدل نمی کنند و عقاید نادرست آنان را به گمان خویش اصلاح نمی کنند؟ چرا یک کنفرانس اسلامی تشکیل نمی شود که در آن علمای هر دو گروه بنشینند و مسائل اختلافی را در برابر چشم و گوش همه مسلمانان بحث کنند تا راست را از دروغ باز شناسند؟ آنها می ترسند که اگر پرده از حقایق برداشته شود بیشتر مسلمانان شیعه شوند که در عمل نیز این گونه بوده است به همین دلیل برخی از علمای آنها حتی نشستن با شیعه را هم بر پیروان خود حرام کرده اند از

اینجا می توان دریافت که آنها بیش از هر کس دیگر از سنت پیامبر به دورند و بیش از همه به سنت بنی امیه نزدیکند.

اهل سنت و جماعت از نگاه شیعه

اگر برخی از مردم عادی و متعصب شیعه را نادیده بگیریم که همه اهل سنت و جماعت را ناسبی می دانند اکثریت قاطع علمای شیعه در گذشته حال همواره بر این عقیده بوده اند که برادران آنها از «اهل سنت و جماعت» قربانی نیرنگ و فریب امویان شده اند زیرا به سلف صالح خوش بین بوده اند و از آنها پیروی کرده اند بی آنکه جستجو کنند و بد و خوب را بشناسند و همین باعث شده که از راه درست به دور افتاده اند و از تقلین یعنی قرآن و عترت جدا شده اند با اینکه این دو می توانستند امت را از کج راه دور نگهدارند و راه درست را برای آنان تضمین کنند. آنان بسیار در دفاع از خود و معرفی عقاید خویش دست به تالیف می برند و به انصاف و اتحاد با برادران اهل سنت و جماعت دعوت می کنند. برخی از علمای شیعه در کشورهای مختلف درباره روشهای تاسیس بنیادها و انجمنهای اسلامی برای نزدیک ساختن مذاهب با یکدیگر تحقیق کرده اند و در پی آنند تا پراکندگی ها را به همبستگی تبدیل کنند. شیوه شیعیان بویژه علمای آنان همیشه این بوده که امامان پاک اهل بیت را معرفی کنند و مذهب جعفری را که نماینده اسلام به تمام معنای آن است به دنیا بشناسانند آنها در این باره کتابها و مقاله های فراوانی نوشته اند و سمینارهای در این باره

برپا کرده اند به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چندین کنفرانس به نام «وحدت اسلامی» و «تقریب مذاهب» برگزار شده و در همه آنها صادقانه دعوت به دور افکندن دشمنی و کینه و پراکندن روح برادری و احترام مسلمانان به یکدیگر نمایان است. شیعیان برادران خود از اهل سنت و جماعت را به دیده دوستی و مهربانی می نگرند و امید هدایت وره یافتن و رهایی آنان را دارند و تنها هدف علی(ع) نیز هدایت مردم و بازگشت آنان به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) بود. و شیعیان او نیز می کوشند همه تهمت‌ها و دروغهایی را که درباره آنان گفته شده از خود دور کنند و برادران اهل سنت خود را با حقایق آشنا سازند و آنان را به راه راست آورند.

ظهور مذهب جعفری

نواب - با اینکه مذهب تشیع اثناعشری و دوازده امامی است چرا این مذهب بنام امام جعفر صادق(ع) نامیده شده است و مذهب جعفری می گویند؟ **داعی -** رسول اکرم (ص) روی ناموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین می نمودند - امیرالمومنین علی(ع) را وصی و خلیفه و جانشین خود معرفی و امت را امر به اطاعت آن حضرت نمودند. ولی بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) سیاست امر خلافت به ابی بکر و عمر و عثمان قرار گرفت ولی در تمام دوره خلافت (به استثنای روزهای اول) ابی بکر و عمر کاملاً با آن حضرت در تمام امور مشورت می نمودند و مطابق فرموده های آن حضرت عمل می کردند هم

چنین رجال از دانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق به مدینه می آمدند در مناظرات علی (ع) آنها را مجاب می نمود. بالاخره تا آن حضرت حیات داشت بطرق مختلف خدمات شایان خود را بدین اسلام نمود اما پس از شهادت آن حضرت که زمام امور بدست بنی امیه آمد مقام ولایت و امامت کاملاً به محاق افتاد با متتها درجه قساوت ظلم و تعدی بعترت و اهل بیت پیامبر (ص) وارد آوردند. امام حسن مجتبی و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر (ع) بسختی در تحت فشار قرار گرفتند و تمام راه ها را بر آنها مسدود نمودند و جز عده قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق بدیدار و اخذ علم و حقایق از آنها نمی شدند تا عاقبت هر یک را بطریقی شهید نمودند. تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم بدلیل ظلم امویها قیام کردند امام جعفر صادق (ع) توانست از موقعیت ایجاد شده استفاده کرده و از خانه خارج شده و آزادانه در مسجد به منبر تشریف برده به نشر علوم و احکام و قواعد دینی پردازد. اصحاب خاص و دانشجو های برگزیده پای منبر آن حضرت از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودند چهار صد اصل نوشتند که معروف شده با صول اربعمائه. چنین ریاست علمی از حیث ظهور برای احدی از آباء و ابناء کرام آن حضرت پیش آمد ننمود که بدون مانع بتوانند بنشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی پردازد. چه آنکه بنی امیه مانع آباء آن حضرت بودند و بنی عباس با متتها درجه بی شرمی ائمه را تحت فشار قرار دادند. در حقیقت

ظهور تشیع بی پرده و عیان و نشر معارف آل محمد و عترت طاهره بوسیله آن حضرت بارز شد. فلذا این مذهب بنام آن حضرت معروف شد بمذهب جعفری و گرنه بین امام صادق و آباء اربعد و ابناء سته آن حضرت و عموی بزرگوارش امام حسن مجتبی (ع) فرقی نبوده است.

استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری قمری معاویه درگذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت یزید به شهادت تاریخ هیچ گونه شخصیت دینی نداشت. جوانی بود عیاش و بی بند و بار و شهوتران و در سه سال حکومت خود فجایحی راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه ها که گذشته بود بی سابقه بود. سال اول حضرت حسین بن علی (ع) را که سبط پیامبر اکرم (ص) بود با فرزندان و خویشان و یاران با فجیح ترین وضعی به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل بیت پیامبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید و در سال دوم مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز به لشکریان خود مباح ساخت و سال سوم کعبه مقدسه را خراب کرده و آتش زد و پس از یزید آل مروان از بنی امیه زمام حکومت را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین بوجود آورد که در جامعه اسلامی

جز یک امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید که خلیفه وقت که جانشین پیغمبر اسلام (ص) و یگانه حامی دین شمرده می شد فوراً تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصاً به خوش گذرانی بپردازد خلیفه وقت (ولید بن یزید) قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشا کرد گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگوی خلیفه مرا پاره کرد. البته شیعه که اساساً اختلاف نظر اساسی شان با اکثریت تسنن سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بود در این دوره تاریک روزگاری تلخ و دشوار می گذرانند ولی شیوه بیدادگری و بی بند و باری حکومت های وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت آنان را روز به روز در عقایدشان استوار تر می ساخت و مخصوصاً شهادت دلخراش حضرت حسین (ع) پیشوای سوم شیعه در توسعه یافتن تشیع و به ویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد. گواه این سخن این است که در زمان امامت پیشوای پنجم شیعه که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال از شهادت امام سوم نگذشته بود به مناسبت اختلال و ضعفی که در حکومت اموی پیدا شده بود شیعه از اطراف کشور اسلامی مانند سیل بدور پیشوای پنجم ریخته باخذ حدیث و تعلم معارف دینی پرداختند هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از امراء دولت شهر قم

را در ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین کردند ولی در عین حال شیعه به حساب دستور پیشوایان خود در حال تقیه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می کردند. بارها در اثر کثرت فشار سادات علوی بر ضد بیدادگرهای حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالاخره جان خود را در این راه گذاشتند و حکومت بی پروای وقت در پامال کردن شان فروگذاری نکرد جسد زید را که پیشوای شیعه زیدیه بود از قبر بیرون آورده به دار آویختند و سه سال بر سر دار بود پس از آن پایین آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند فجایع اعمال امویان به حدی فاش و بی پرده بود که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفاء را عموماً مفترض الطاعه می دانستند، ناگزیر شده خلفا را به دو دسته تقسیم کردند:

خلفاء راشدین که چهار خلیفه اول پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) می باشد (ابوبکر، عمر و عثمان و علی) و خلفاء غیر راشدین که از معاویه شروع می شود. امویین در دوران حکومت خود در اثر بیداد گری و بی بندوباری به اندازه ای نفرت عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته شدن آخرین خلیفه اموی دو پسر وی با جمعی از خانواده خلافت از دارالخلافه گریختند و بهر جا روی آوردند پناهشان ندادند بالاخره پس از سرگردانی های بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه و بجاوه کشیدند بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند.

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاریهای بنی امیه در همه جای کشورهای اسلامی ادامه داشت دعوتی فیز به نام اهل بیت پیغمبر در ناحیه خراسان ایران پیدا شده متصدی دعوت ابومسلم مروزی سردار ایرانی بود که برضد خلافت اموی قیام کرد و شروع به پیشرفت نمود تا دولت اموی را برانداخت این نهضت و انقلاب اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهداء اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت بیعت می گرفتند با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود بگواهی اینکه وقتی که ابومسلم بیعت خلافت را با امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت وی جداً رد کرد و فرمود «تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست» بلاخره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند و در آغاز کار روزی چند به مردم و علویین روی خوش نشان دادند حتی به نام انتقام شهداء علویین، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفاء بنی امیه را شکافتند هر چه یافتند آتش زدند ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بندوباری هیچگونه فرو گذاری نکردند.

ابوحنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل تسنن به زندان منصور رفت و شکنجه ها دید و ابن صنبل رئیس یکی از چهار مذهب تازیانه خورد و امام ششم شیعه امامیه

پس از آزار و شکنجه بسیار با سم در گذشت و علوین را دسته دسته گردن می زدند یا زنده زنده دفن می کردند یا لای دیوار یا زیر ابنیه دولتی می گذاشتند وضع شیعه از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس کوچکترین تغییری پیدا نکرد جز اینکه دشمنان بیدادگر وی تغییر اسم دادند.

شیعه در قرن سوم هجری

با شروع قرن سوم شیعه نفس تازه ای کشید و سبب آن اولاً این بود که کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی ترجمه شد و مردم به تعلیم علوم عقلی و استدلالی هجوم آوردند علاوه بر آن مامون خلیفه عباسی (۱۹۵-۲۱۸) معتزلی مذهب به استدلالی عقلی در مذهب علاقه مند بود و در نتیجه به تکلم استدلالی در ادیان و مذاهب رواج تام و آزادی کامل داده بود و علما و متکلمین شیعه از این آزادی استفاده کرده در فعالیت علمی و تبلیغ مذهب اهل بیت فرو گذاری نمی کردند و ثانیاً مامون عباسی به اقتضای سیاست خود به امام هشتم شیعه امامیه ولایت عهدی داده بود و در اثر آن علوین و دوستان اهل بیت تا اندازه ای از تعرض اولیاء دولت مصون بوده و کم و بیش از آزادی بهره مند بودند ولی باز دیری نگذشت که دم برنده شمشیر به سوی شیعه برگشت و شیوه فراموش شده گذشتگان به سراغشان آمد خاصه در زمان متوکل عباسی ۲۳۲-۲۴۷ هجری که مخصوصاً با علی و شیعیان وی

دشمنی خاصی داشت و هم با مردی بود که مزار امام سوم شیعه امامیه را در کربلا با خاک یکسان کردند.

شیعه در قرن چهارم هجری

در قرن چهارم هجری عواملی به وجود آمد که برای وسعت یافتن تشیع و نیرو مند شدن شیعه کمک به سزایی می کرد از آن جمله سستی ارکان خلافت بنی عباس و ظهور پادشاهان آل بویه بود. پادشاهان آل بویه که شیعه بودند کمال نفوذ را در مرکز خلافت که بغداد بود و همچنین در خود خلیفه داشتند و این قدرت قابل توجه به شیعه اجازه می داد که در برابر مدعیان مذهبی خود که پیوسته به اتکاء قدرت خلافت آنان را خورد می کردند، قد علم کرده آزادانه به تبلیغ مذهب بپردازند. چنانکه مورخین گفته اند در این قرن همه جزیره العرب یا قسمت معظم آن به استثنای شهرهای بزرگ، شیعه بودند و با این وصف برخی از شهرها نیز مانند هجر و عمان و صعده در عین حال شیعه بودند. در شهر بصره که پیوسته مرکز تسنن بود و با شهر کوفه که مرکز تشیع شمرده می شد رقابت مذهبی داشت عده ای قابل توجه شیعه بودند و همچنین در طرابلس و نابلس و طبریه و حلب و هرات شیعه بسیار بود و اهواز و سواحل خلیج فارس از ایران مذهب شیعه داشت. در آغاز این قرن بود که ناصر اطروش پس از سالها تبلیغ که در شمال ایران به عمل آورد به ناحیه طبرستان استیلا یافت و سلطنت تأسیس کرد که تا چند پشت ادامه داشت و پیش از اطروش نیز حسن بن زید علوی

سالها در طبرستان سلطنت کرده بود در این قرن فاطمین که اسماعیلی بودند به مصر دست یافتند و سلطنت دامنه داری تشکیل دادند بسیار اتفاق می افتاد که در شهر های بزرگ مانند بغداد و بصره و نیشابور کشمکش و زد و خورد و مهاجمه هایی میان شیعه و سنی در می گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه می کرد و از پیش می برد.

شیعه در قرن پنجم و نهم هجری

از قرن پنجم تا اواخر قرن نهم شیعه به همان افزایش که در قرن چهارم داشت ادامه می داد و پادشاهانی نیز که مذهب شیعه داشتند بوجود آمده تشیع را ترویج می نمودند. در اواخر قرن پنجم هجری دعوت اسماعیلیه در قلعه الموت ریشه انداخت و اسماعیلیه نزدیک به یک قرن و نیم در وسط ایران در حال استقلال کامل می زیستند و سادات موحشی در مازندران سالهای متمادی سلطنت کردند. شاه خدا بنده از پادشاهان مغول مذهب شیعه را اختیار کرد و اعقاب او از پادشاهان مغول سالیان دراز در ایران سلطنت کردند و تشیع را ترویج کردند و همچنین سلاتین آق قویونلو و قره قویونلو که در تبریز حکومت می کردند و دامنه حکم رانی شان تا فارس و کرمان کشیده می شد و همچنین حکومت فاطمین نیز سالیان دراز در مصر بر پا بود. البته قدرت مذهبی جماعت با پادشاهان وقت تفاوت می کرد چنانچه پس از برچیده شدن بساط فاطمین و روی کار آمدن سلاطین آل ایوب صفحه ضمیمه برگشت و شیعه مصر و شامات آزادی مذهبی را که به کلی از دست دادند و جمع کثیری از از شیعه از دم شمشیر

گذشتند و از آن جمله شهید اول محمد بن محمد مکی یمکی از نوابغ فقه شیعه ۷۸۶ هجری در دمشق به جرم تشیع کشته شد. و همچنین شیخ الاشراق شهاب الدین سهنوردی در جلب به جرم فلسفه به قتل رسید روی هم رفته در این پنج قرن شیعه از جهت جمعیت در افزایش و از جهت قدرت و آزادی مذهبی تابع موافقت و مخالفت سلاطین وقت بوده اند و هرگز در این مدت تشیع در یکی از کشورهای اسلامی، مذهب رسمی اعلام نشده بود.

شیعه در قرن ۱۰-۱۱ هجری

سال ۹۰۶ هجری جوان سیزده ساله ای از خانواده شیخ صفی اردبیلی متوفای (۷۳۵) هجری که از مشایخ طریقت در شیعه بود با سیصد نفر درویش از مریدان پدرانش به منظور ایجاد یک کشور مستقل و مقتدر شیعه از اردبیل قیام کرده شروع به کشور گشایی و برانداختن آیین ملوک الطوائفی ایران نمود و پس از جنگ های خونین که به پادشاهان محلی و مخصوصاً با پادشاهان آل عثمان که زمام امپراتوری عثمانی را در دست داشتند موفق شد که ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور در آورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت دهد پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی پادشاهان دیگری از سلسله صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری سلطنت کردند و یکی پس از دیگری رسمیت مذهب شیعه امامیه را تأیید و تثبیت نمودند حتی در زمانی که در اوج قدرت بودند (زمان شاه عباس کبیر) توانستند وسعت ارضی کشور و

آمار جمعیت را به بیش از دو برابر ایران کنونی (سال هزار و سیصد و هشتاد و چهار هجری قمری) برسانند. گروه شیعه در این دو قرن و نیم تقریباً در سایر نقاط کشورهای اسلامی به همان حال سابق با افزایش طبیعی خود باقی بوده است.

شیعه در قرن ۱۲-۱۴ هجری

در سه قرن اخیر پیشرفت مذهبی شیعه به همان شکل طبیعی سابقش بوده است و فعلاً که اواخر قرن چهاردهم هجری است تشیع در ایران مذهب رسمی است و همچنین در یمن و در عراق اکثریت جمعیت را شیعه تشکیل می دهد و در همه ممالک مسلمان نشین جهان کم و بیش شیعه وجود دارد و روی هم رفته در کشورهای مختلف جهان نزدیک به صد میلیون شیعه زندگی می کند.

انشعابات شیعه

اصل انشعاب

هر مذهبی یک رشته مسائلی دارد که اصول اولیه آن را تشکیل می دهند و مسائلی دیگر که در درجه دوم واقعند و اختلاف اهل مذهب در چگونگی مسائل اصلی و نوع آنها با حفظ اصل مشترک انشعاب نامیده می شوند. انشعاب در همه مذاهب و خاصه در چهار دین آسمانی، کلیمی و مسیحی و مجوسی و اسلام و حتی در شعب آنها نیز وجود دارد. مذهب شیعه در زمان سه پیشوای اول از پیشوایان اهل بیت (حضرت امیرالمومنین علی و حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام) هیچگونه انشعابی

نپذیرفت ولی پس از شهادت امام سوم اکثریت شیعه به امامت حضرت علی بن
الحسین سجاد قائل شدند و اقلیتی معروف به کیسانیه پسر سوم علی (ع) محمد بن
حنیفه را امام دانستند و معتقد شدند که محمد بن حنیفه پیشوای چهارم و همان مهدی
موعود است که در کوه رضوی غایب شده و روزی ظاهر خواهد شد. پس رحلت امام
سجاد (ع) اکثریت شیعه به امامت فرزندش امام محمد باقر (ع) معتقد شدند و اقلیتی
به زید شهید که پسر دیگر امام سجاد بود گرویدند و به زیدیه موسوم شدند پس از
رحلت امام محمد باقر شیعیان وی به فرزندش امام جعفر صادق ایمان آوردند و پس از
درگذشت آن حضرت، اکثریت فرزندش امام موسی کاظم (ع) را امام هفتم دانستند و
جمعی اسماعیل پسر بزرگ امام ششم را که در حال حمایت از پدر بزرگوار خود در
گذشته بود امام خود گرفتند و اکثریت شیعه جدا شده به نام اسماعیلیه معروف شدند و
بعضی پسر دیگر آن حضرت عبدالله افطح و بعضی فرزند دیگرش محمد را پیشوا
گرفتند و بعضی در خود آن حضرت توقف کرده آخرین امامش پنداشتند. پس از
شهادت امام موسی کاظم (ع) اکثریت شیعه فرزندش امام رضا (ع) را امام هشتم
دانستند و برخی در امام هفتم توقف کردند که به واقفیه معروفند دیگر پس از امام هشتم
تا دوازدهم که پیش اکثریت شیعه مهدی موعود است انشعاب قابل توجهی وجود نیامد
و اگر وقایعی نیز در شکل انشعاب پیش آمده چند روز بیش ن پاییده و خود به خود
منحل شده است مانند اینکه جعفر فرزند امام دهم پس از رحلت برادر خود

(امام یازدهم) دعوی امامت کرد و گروهی به وی گرویدند ولی پس از روزی چند متفرق شدند و جعفر نیز دعوی خود را تعقیب نکرد و همچنین اختلافات دیگری در میان رجال شیعه در مسائل علمی، کلامی و فقهی وجود دارد که آنها را انشعاب مذهبی نباید شمرد. فرقه های نامبرده که منشعب شده و در برابر اکثریت شیعه قرار گرفته اند در اندک زمانی منقرض شدند جز دو فرقه زیدیه و اسماعیلیه که پایدار مانده اند و هم اکنون گروهی از ایشان در مناطق مختلف زمین مانند یمن و هند و لبنان و جاهای دیگر زندگی می کنند.

شیعه زیدیه

زیدیه پیروان زید شهید فرزند امام سجاد می باشند. زید سال (۱۲۱) هجری بر خلیفه اموی هشام بن عبد الملک قیام کرد و گروهی با وی بیعت کردند و در جنگی که در شهر کوفه میان او و کسان خلیفه در گرفت گشته شد. وی پیش پیروان خود امام پنجم از امامان اهل بیت شمرده می شود و پس از وی فرزندش یحیی بن زید که بر خلیفه اموی ولید بن یزید قیام کرده و کشته شد به جای وی نشست و پس از وی محمد بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله که به خلیفه عباسی منصور دوانقی شوریده و کشته گردیدند برای امامت برگزیده شدند پس از آن تا زمانی که امور زیدیه غیر منظم بود تا ناصر اطروش در اعقاب برادر زید بود در خراسان ظهور کرد و در اثر تعقیب حکومت محل، از آنجا فرار کرده به سوی مازندران که هنوز اهالی آن اسلام نیز

نپذیرفته بودند رفت و پس از سیزده سال دعوت، جمع کثیری را مسلمان کرده به مذهب زیدیه در آورد سپس به دستگیری آنان ناحیه طبرستان را مسخر ساخته و به امامت پرداخت و پس از وی اعقاب او تا مدتی در آن سامان امامت کردند به عقیده زیدیه هر فاطمی نژاد، عالم زاهد شجاع، که به عنوان قیام به حق خروج کند می تواند امام باشد. زیدیه در ابتدای حال مانند خود زید دو وظیفه اول را (ابوبکر و عمر) جزء ائمه می شمردند ولی پس از چندی جمعی از شیعیان نام دو خلیفه را از فهرست ائمه برداشتند و از علی (ع) شروع کردند. زیدیه در اصول اسلام مذاق معتزله و در فروع، فقه ابی حنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل سنت را دارند اختلافات مختصری نیز در پاره ای مسائل در میانشان هست.

شیعه اسماعیلیه و انشعاباتشان

با طئیه: امام ششم شیعه فرزند پسری داشت بنام اسماعیل که از بزرگترین فرزندانش بود و در زمان حیات پدر وفات نمود و آن حضرت به مرگ اسماعیل استشهاد کرد حتی حاکم مدینه را نیز شاهد گرفت در این باره جمعی معتقد بودند که اسماعیل نمرده بلکه غیبت اختیار کرده است و دوباره ظهور می کند و همان مهدی موعود است و استشهاد امام ششم به مرگ او یک نوع تعهد بوده که از ترس منصور خلیفه عباسی به عمل آورده است و جمعی معتقد شدند که امامت حق اسماعیل بوده و با مرگ او به پسرش محمد منتقل شد و جمعی معتقد شدند که اسماعیل با اینکه در

حیات پدر در گذشته امام می باشد و امامت پس از اسماعیل در محمد بن اسماعیل و اعقاب او هست. دو فرقه اولی پس از اندک زمانی منقرض شد ولی فرقه سوم تا کنون باقی هستند و انشعاباتی نیز پیدا کرده اند. اسماعیلیه که به طور کلی فلسفه ای دارد شبیه به فلسفه ستاره پرستان که با عرفان هندی آمیخته باشد و در معارف و احکام اسلام برای هر ظاهری باطنی و برای هر تنزیلی تاویلی قائلند اسماعیلیه معتقدند که زمین هرگز خالی از حجت نمی شود و حجت خدا به دو گونه است ناطق و صامت، ناطق پیغمبر و صامت ولی و امام است که وصی پیغمبر می باشد و در هر حال جهت مظهر تام ربوبیت است. اساس حجت پیوسته روی عدد هفت می چرخد به این ترتیب که یک نبی مبعوث می شود که دارای نبوت (شریعت) و ولایت است و پس از روی هفت وصی دارای وصایت بوده و همگی دارای یک مقام می باشند جز اینکه وصی هفتمین دارای نبوت نیز هست و سه مقام دارد نبوت و وصایت و ولایت. باز پس از وی هفت وصی که هفتمین دارای سه مقام می باشد و به همین ترتیب می گویند: آدم علیه السلام مبعوث شد با نبوت و ولایت و هفتاد وصی داشت که هفتمین آنها نوح و دارای دو ثابت و ولایت بود و ابراهیم (ع) وصی هفتمین نوح و موسی وصی هفتمین ابراهیم و عیسی وصی هفتمین موسی و محمد (ص) وصی هفتمین عیسی و محمد بن اسماعیل وصی هفتمین محمد (ص) به این ترتیب محمد (ص) و علی و حسین و علی بن حسین سجاد و محمد باقر و جعفر صادق و اسماعیل و محمد بن

اسماعیل (امام دوم حضرت حسن بن علی را امام نمی دانند) و پس از محمد بن اسماعیل هفت نفر از اعقاب محمد بن اسماعیل که نام ایشان پوشیده و مستور است و پس از آن هفت نفر اولی از ملوک فاطمین مصر که اول شان عبیدالله مهدی بنیان گذار سلطنت فاطمین مصر می باشد. اسماعیلیه معتقدند که علاوه بر حجت خدا پیوسته در روی زمین دوازده نفر نقیب که حواریین و خواص حجت اند وجود دارد ولی بعضی از شعب (دروزیه) باطنیه شش نفر از نقباء را از ائمه می گیرند و شش نفر از دیگران در سال ۲۷۸ هجری (چند سال قبل از ظهور عبیدالله مهدی در آفریقا) شخص خوزستانی ناشناسی که هرگز نام و نشان خود را اظهار نمی کرد در حوالی کوفه پیدا شد شخص نامبرده روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت می گذرانید و از دسترنج خود ارتزاق می کرد و مردم را به مذهب اسماعیلیه دعوت نمود به این وسیله مردم انبوهی را به خود گروانید و دوازده نفر به نام نقباء از میان پیروان خود انتخاب کرد و خود عزیمت شام کرده از کوفه بیرون رفت و دیگر از او خبری نشد. پس از مرد ناشناس احمد معروف سقرمط در عراق بجای او نشست و تعلیمات باطنیه را منتشر ساخت و چنانچه مورخین می گویند او نماز تازه ای را بجای نمازهای پنچگانه اسلام گذاشت و غسل جنابت را لغو و خمر را اباحه کرد و مقارن این احوال سران دیگری از باطنیه به دعوت قیام کرده گروهی از مردم را به دور خود گرد آوردند. اینان برای جان و مال کسانی که از باطنیه کنار بودند هیچگونه احترامی قائل نبودند و از این

روی در شهرهایی از عراق و بحرین و یمن و شامات نهضت راه انداختند خون مردم را می ریختند و مالشان را به یغما می بردند و بارها راه قافله حج را زده ده ها هزار نفر حجاج را کشتند و زاد و راحله شان را به یغما بردند. ابوطاهر قرمطی یکی از سران باطنیه که در سال ۳۱۱ بصره را مسخر ساخته و از کشتار و تاراج اموال مردم فروگذاری نکرد و در سال ۳۱۷ با گروه انبوهی از باطنیه در موسم حج عازم مکه گردید و پس از در هم شکستن مقاومت مختصر دولتیان وارد شهر مکه شد و مردم شهر و حجاج تازه وارد را قتل عام نمود و حتی در مسجدالحرام و در کعبه جوی خون روان ساخت پیراهن کعبه را در میان یاران خود قسمت نمود و در کعبه را کند حجرالاسود را از جای خود در آورده و به یمن برد که مدت بیست و دو سال پیش قرامطه بود در اثر این اعمال بود که عامه مسلمین از باطنیه براءت کرده آنان را خارج از آئین اسلام شمردند و حتی عیدالله مهدی پادشاه فاطمی که آن روزها در آفریقا طلوع کرده خود را مهدی موعود و امام اسماعیلیه معرفی می کرد از قرامطه بیزاری جست. طبق اظهار مورخین مشخصه مذهب باطنیه این است که احکام و مقررات ظاهری اسلام را به مقامات باطنی عرفانی تاویل می کنند و ظاهر شریعت را مخصوص کسانی می دانند که کم خرد و از کمال معنوی بی بهره بوده اند با این وصف گاهی برخی از مقررات از مقام امامتشان صادر می شود.

نزاریه و مستعلیه و دروزیه و مستعلنه مقنعه

عبداللہ مہدی کہ سال ۲۹۶ ہجری قمری در آفریقا طلوع کرد بہ طریق اسماعیلیہ بہ امامت خود دعوت کرد و سلطنت فاطمی را تأسیس نمود پس از وی اعقابش مصر را دارالخلافہ قرار دادہ تا ہفت پشت بدون انشعاب سلطنت و امامت اسماعیلیہ را داشتند پس از ہفتمین کہ مستنصر باللہ سعد بن علی بود و فرزند وی نزار و مستعلی سر خلافت و امامت منازعہ کردند و پس از کشمکش بسیار و جنگ های خونین مستعلی غالب شد و برادر خود نزار را دستگیر نمود زندانی ساخت تا مرد. در اثر این کشمکش پیروان فاطمی دو دستہ شدند «نزاریہ و مستعلیہ» نزارید گروندگان حسن صباح می باشند کہ از مقربان مستنصر بود و پس از مستنصر برای طرفداری کہ از نزار می نمود، بہ حکم مستعلی از مصر اخراج شد وی بہ ایران آمدہ پس از چندی از قلعہ الموت از توابع قزوین سر در آورد قلعہ الموت و چند قلعہ دیگر مجاور را تسخیر کرد و بہ سلطنت پرداخت در آغاز کار بہ نزار دعوت کرد و پس از مرگ حسن سال ۵۱۸ ہجری قمری «بزرگ امید رودباری» و پس از وی فرزندش «حسن علی ذکرہ السلام» پادشاہ چہارم الموتی روشن حسن صباح را کہ نزاری بود برگردانیدہ بہ باطنیہ پیوست. تا ہلاکو خان مغول بہ ایران حملہ کرد وی قلعہ اسماعیلیہ را فتح نمود و ہمہ اسماعیلیان را از دم شمشیر گذرانید بنای قلعہ ہا را نیز با خاک یکسان ساخت و پس از آن در سال ۱۲۵۵ ہجری آقا خان محلاتی کہ از نزاریہ بود در ایران بہ محمد شاہ

قاجار یاغی شد و در قیامی که در ناحیه کرمان نمود شکست خورده به بمبئی فرار کرد و دعوت باطنی نزاری را به امامت خود منتشر ساخت و دعوت شان تا کنون باقی مانده است و نزاریه فعلاً آقا خانیه نامیده می شود.

مستعلید:

پیروان مستعلی فاطمی بودند که امامت شان در خلفاء فاطمین مصر باقی ماند تا در سال ۵۵۷ هجری قمری منقرض شدند و پس از چندی فرقه «بهره» در هند به همان مذهب ظهور کردند و تا کنون نیز می باشند.

دروزیه:

طائفه دروزیه که در جبال دروزشامات ساکنند، در آغاز کار پیروان خلفاء فاطمین مصر بودند تا در ایام خلیفه ششم فاطمی به دعوت نشتگین دروزی به باطنید ملحق شدند دروزیه در «الحاکم بالله» که به اعتقاد دیگران کشته شده متوقف گشته می گویند وی غیبت کرده و به آسمان بالا رفته و دوباره به میان مردم خواهد برگشت.

مقنعه:

در آغاز پیروان عطاء مروی معروف به مقنعه بودند که طبق اظهار مورخین از اتباع ابو مسلم خراسانی بوده است و پس از ابو مسلم مدعی شد که روح ابو مسلم در وی حلول نموده و پس از چندی دعوی پیغمبری و سپس دعوی خدایی کرد و سرانجام در سال ۱۶۲ در قلعه کیش از بلاد ماوراءالنهر به محاصره افتاد و چون به دستگیری و

کشته شدن خود یقین نمود آتش روشن کرده با چند تن از پیروان خود داخل آتش شده و سوخت. پیروان عطاء مقنع پس از چندی مذهب اسماعیلیه را اختیار کرده و به فرقه باطنیه ملحق شدند.

شیعه دوازده امامی و ایشان باز دیده و اسماعیلیه

اکثریت شیعه که اقلیت های نام برده از آن منشعب و جدا شده اند شیعه امامیه و دوازده امامی نامیده می شوند و چنانکه گفتیم که آغاز پیدایش به عنوان انتقاد و اعتراض دو مسئله اساسی از مسائل اسلامی پیدا شده اند یکی آنکه در آیینی که طبق تعلیم پیغمبر اکرم (ص) در میان مسلمین معاصر آن حضرت بود سختی داشته باشند و آن دو مسئله «حکومت اسلامی و مرجعیت علمی» بود که شیعه آن را حق اختصاصی اهل بیت می دانستند شیعه می گفتند: خلافت اسلامی که البته ولایت باطنی و پیشوایی معنوی لازم لاینفک آن است از آن علی و اولاد علی (ع) است که موجب تصریح خود پیغمبر اکرم (ص) و سایر ائمه اهل بیت دوازده تن می باشند و می گفتند تعلیمات ظاهری قرآن که احکام و قوانین شریعت می باشند و در عین حال که به حیات معنوی کامل نیز مشتملند دارای اصالت و اعتبارند و تا قیامت فسخ بردار نیستند و این احکام و قوانین را از راه اهل بیت باید به دست آورد و بس. و از اینجا روشن می شود که: فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه زیدی این است که شیعه زیدی غالباً امامت را مختص به اهل بیت نمی دانند و عده ائمه را به دوازده منحصر نمی بینند و از فقه

اهل بیت پیروی نمی کنند بر خلاف شیعه دوازده امامی و فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلی نیز این است که اسماعیلیه معتقدند که امامت به دور هفت گردش می کند و نبوت در حضرت محمد (ص) ختم نشده است و تغییر و تبدیل در احکام شریعت بلکه ارتفاع اصل تکلیف خاصه به قول باطنیه مانع ندارد، بر خلاف شیعه دوازده امامی که حضرت محمد (ص) را خاتم الانبیاء می دانند و برای وی دوازده وصی و جانشین قائلند و ظاهر شریعت را معتبر غیر قابل نسخ می بینند و برای قرآن کریم هم ظاهر و هم باطن اثبات می کنند.

دو طائفه شیخیه و کریمخانیه که در دو قرن اخیر در میان شیعه دوازده امامی پیدا شده اند نظر به این که اختلافشان با یکدیگر در توجیه پاره ای از مسائل نظری است نه در اثبات و نفی اصل مسائل جدای ایشان را انشعاب نشمردیم. و همچنین فرقه «علی الهی» از شیعه دوازده امامی که غلات نیز نامیده می شوند و مانند باطنیه شیعه اسماعیلی تنها به باطن قائلند از این روی که هیچ گونه منطق منظمی ندارند به حساب نیاوردیم.

پیشوایان اهل سنت و جماعت و سران آنها

- ۱- ابوبکر بن ابی قحافه؛ خلیفه اول. ۲- عمر بن خطاب؛ خلیفه دوم. ۳- عثمان بن عفان؛ خلیفه سوم. ۴- طلحه بن عبیدالله. ۵- زبیر بن عوام. ۶- سعد بن ابی وقاص.

۷- عبدالرحمن بن عوف. ۸- عایشه دختر ابوبکر. ۹- خالد بن ولید. ۱۰- ابو هریره دوسی. ۱۱- عبدالله بن عمر. ۱۲- عبدالله بن زبیر.

ابوبکر «صدیق» ابن ابی قمافه

۱- مخالفت با قول پیامبر:

الف) یکی از سخنان پیامبر (ص) این است که فرمود: «فاطمه پاره تن من است و هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است». می دانیم که فاطمه (س) از دنیا رفت در حالی که بر ابوبکر خشمگین بود چنانچه بخاری آن را آورده است.

ب) و نیز پیامبر (ص) فرمود: «خدا لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه عقب بماند». حضرت این جمله را هنگامی فرمود که گروهی بر فرماندهی اسامه خرده گیری می کردند و حاضر نبودند همراه او به مأموریت بروند و به سپاه او پیوندند. با همه اینها ابوبکر نیز بر جای مانده و خلافت را بهانه ساخت.

۲- مخالفت با تأییدات پیامبر

نمونه ای از تأییدهای پیامبر این بود که حضرت اجازه داده بود که سنت او را بنویسند و در میان مردم پخش کنند ولی ابوبکر او را سوزاند و از پخش و باز گو کردن آن جلوگیری کرد. افزون بر این بسیاری از احکام قرآن کریم را نمی دانست از او درباره «کلاه» که حکم آن در قرآن آمده پرسیدند او گفت:

من درباره آن به نظر شخصی خودم سخن می گویم اگر درست بود از جانب خداست و اگر درست نبود از من و از شیطان است چگونه تعجب نکنیم که خلیفه مسلمانان هنگامی که درباره «حکم کلاله» که خدا از کتاب خویش آورده و پیامبر (ص) در سنت خود بیان نمود، از او می پرسند، او کتاب و سنت را رها می کند و به نظر شخصی خود فتوا می دهد او پس اعتراف می کند که شیطان بر نظریات او چیره می شود. و این از خلیفه مسلمانان ابوبکر شگفت آور نیست زیرا بارها می گفت:

من شیطانی دارم که در رگ و پوست من می رود. علمای اسلام گفته اند که هر کس درباره قرآن به نظر شخصی خود سخن بگوید کافر می شود. چنانکه دانستیم پیامبر (ص) هرگز با نظر شخصی و قیاس سخن نمی گفت. از این گذشته او می گفت: مرا به اجرای سنت محکوم نکنید که توانایی آن را ندارم. اگر ابوبکر توانایی سنت را نداشته باشد پس چگونه پیروان و یاران او ادعا می کنند که اهل سنت هستند؟!

عمر بن خطاب (فاروق)

او قهرمان مخالفت با سنت ارزشمند پیامبر (ص) بوده است و همان کسی است که گستاخانه گفت: پیامبر خدا (ص) هذیان می گوید و کتاب خدا برای ما بس است و بنا به فرموده پیامبر که: از روی هوی و هوس سخن نمی گوید» عمر مایه گمراهی همه کسانی است که از این امت گمراه شده اند. و نیز دانستیم که او کوشید تا زهرا (س) را خوار سازد و او را بیازارد و او را ترساند و مایه وحشت آن حضرت شد. کودکان آن

حضرت را نیز به هنگام حمله به خانه او هراسان ساخت. و دانستیم که او کوشید هر چه را از سنت پیامبر نوشته بودند گرد آورد و آنها را سوزاند و نگذاشت مردم احادیث پیامبر را نقل کنند عمر سنت پیامبر (ص) را در همه دوره های زندگی و در حضور آن حضرت زیر پا نهاد و نگذاشت سپاه اسامه اعزام شود و به بهانه کمک به ابوبکر در کار خلافت همراه اسامه نرفت! با قرآن و سنت در فرضیه تیمم نیز مخالفت کرد و گفت به هنگام نداشتن آب نماز واجب نیست و با قرآن و سنت در مسئله جاسوسی نکردن در کار مسلمانان مخالفت کرد. و این بدعت را در اسلام گذاشت! و با سنت پیامبر در زمینه بخشش های دولت از بیت المال مخالفت کرد و تبعیض و نظام طبقاتی را به عنوان یک بدعت زشت در اسلام پدید آورد! و نیز با سنت پیامبر در زمینه اختراع مجلس شورای فرمایشی مخالفت کرد و آن را پدید آورده و به دست عبد الرحمن بن عوف سپرد!! شگفت آور اینکه می بینید اهل سنت و جماعت با همه این احوال او را به پایه معصومین می رسانند و می گویند عدالت به همراه او مرد و می گویند: چون او را در قبر نهادند و دو فرشته آمدند که از او سؤال کنند عمر بر سر آنها فریاد کشید که: «خدای شما کیست؟» آنها می گویند او «فاروق» است که خدا بوسیله او میان حق و باطل جدا می سازد. آیا این نشانه ای از ریشخند و مسخره بنی امیه و فرمانروایان آنها نیست که اسلام و مسلمانان را مسخره می کنند: و چنین مناقبی را برای کسی درست کرده اند که به خشونت و درشتی مشهور بوده و همواره با سنت پیامبر مخالفت می

کرد. این اندکی بود از بدعت‌های او که در اسلام پدید آورده است و همه با قرآن و سنت پیامبر (ص) مخالفت دارند.

عثمان بن عفان (ذوالنورین)

او خلیفه سوم است که با طرح و نقشه عمر بن خطاب و عبد الرحمن بن عوف به خلافت رسید و دومی از او پیمان گرفت که بر پایه کتاب خدا و سنت پیامبر و شیوه دو خلیفه پیشین بر مردم حکومت کند و من شخصاً درباره شرط دوم یعنی عمل به سنت پیامبر (ص) شک دارم؛ زیرا عبید الرحمن بن عوف بیش از هر کس دیگر می‌داند که ابوبکر و عمر بر پایه سنت پیامبر حکومت نکردند بلکه تنها به نظریات شخصی و اجتهاد خود عمل می‌کردند و اگر تلاش‌های امام علی (ع) در حد توان نبود سنت پیامبر (ص) در زمان شیخین تقریباً رو به نابودی می‌گذاشت. عثمان آزادانه به اجتهاد پرداخت و در این راه از دو دست خود نیز فراتر رفت تا آنجا که صحابه به او اعتراض کردند و نزد عبدالرحمن بن عوف آمدند و او را سرزنش می‌کردند و می‌گفتند: این کاری بود که تو به دست خود کردی! هنگامی که اعتراض و مخالفت با عثمان افزایش یافت او به سخنرانی در میان صحابه پرداخت و گفت: چرا به عمر به خاطر اجتهاداتش اعتراض نکردید آیا به این علت که شما را با تازیانه اش می‌ترساند؟ در روایت ابن قتیبه آمده است: هنگامی که مردم به عثمان اعتراض کردند و بالای منبر رفت و گفت: ای گروه مهاجر و انصار شما چیزهایی را بر من خرده می‌گیرید و بخاطر آنها با من

دشمنی می ورزید که همانها را از عمر پذیرفتید ولی او شما را سرکوب و مهار می کرد و کسی نمی توانست خیره خیره به او نگاه کند و یا از گوشه چشم به او بنگرد بدانید که من یار و یاورم از او بیشتر است!! صحابه از مهاجر و انصار با اجتهاد عثمان مخالف نبودند زیرا از روز نخست با جهاد خو گرفته بودند و آن را خوش داشتند. بلکه اعتراض آنها به او از این رو بود که آنها را از قدرت کنار گذاشته بود، و پستها و مقامات دولتی را به خویشاوند تبهکار و بی بند و بار خود داده بود که تا دیروز با اسلام و مسلمانان می جنگیدند. مهاجران و انصار، در برابر ابوبکر و عمر سکوت کردند: زیرا آن دو آنها را در حکومت شریک ساختند و مقاماتی که در آنها نان و نام بود در اختیارشان نهادند. از سوی دیگر، صحابه بر ابوبکر و عمر اعتراض نکردند بلکه به سنت آن دو اقتدا می کردند و آگاهانه سنت پیامبر را زیر پا می نهادند. بنابراین امکان نداشت چیزی را که از ابوبکر و عمر پذیرفته بودند از عثمان نپذیرند گواه این است که: آنها در بسیاری از مواضعی که عثمان نسبت به پیامبر (ص) را تغییر داد، حضور داشتند؛ مثلاً هنگامی که در سفر نماز را تمام خواند و مردم را از لبیک گفتن باز داشت و در نماز تکبیر نگفت و از تمتع در حج جلوگیری کرد کسی به او اعتراض نمود و چنانکه دیدیم تنها علی (ع) در برابر او ایستاد. صحابه سنت پیامبر (ص) را می دانستند و آگاهانه با او مخالفت می کردند تا عثمان را راضی نگه دارند.

طلحه بن عبیدالله

او یکی از صحابه نام آور و یکی از شش نفری است که عمر بن خطاب آنها را نامزد خلافت کرده بود و گفته بود که در هنگام خشنودی مؤمن و در هنگام خشم کافر است و یک روز انسان و روز دیگر شیطان است و در نظر اهل سنت و جماعت یکی از ده نفری است که از پیامبر (ص) مژده بهشت گرفته اند.

هنگامی که درباره شخصیت این مرد در کتابهای تاریخ مطالعه می کنیم روشن می شود که از دنیا پرستان بوده که دنیا آنها را فریفته و در پی خود کشانده و آنها بخاطر این دین خود را فروخته اند و زیان کرده اند و داد و ستدی زیانبار کرده اند و در روز رستاخیز پشیمان خواهند شد. این همان طلحه است که رسول خدا (ص) می آزد و می گفت: اگر رسول خدا (ص) بمیرد من با عایشه ازدواج می کنم زیرا او دختر عموی من است! این سخت این سخن به گوش رسول خدا رسید و آزرده شد هنگامی که آیه حجاب زنان شد و زنان حجاب پوشیدند طلحه گفت: آیا محمد (ص) دختر عموهای ما را از ما می پوشاند و پس از ما با زنان ما ازدواج می کند؟ اگر برای او پیشامدی کرد با زنانش ازدواج می کنیم. هنگامی که پیامبر آزرده شد این آیه شریفه فرود آمد: «و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجہ من بعدہ ابداناً ذلکم کان عند الله عظیماً» شما حق ندارید پیامبر خدا را بیازارید و ندانیکه پس از او با همسرانش ازدواج کنید این کار نزد خدا بسیار بزرگ (زشت) است. این همان طلحه

است که پیش از درگذشت ابوبکر و هنگامی که وصیت نامه خود را نوشت عمر بن خطاب را جانشین خود ساخته بود نزد او آمد و گفت: جواب خدا را چه میدهی که یک مرد تند خو و خشن را بر ما گماردی؟ ابوبکر با سخن زشتی او را دشنام داد ولی می بینیم که پس از آن خاموش می شود و به خلیفه جدید رضایت می دهد و از یاوران او می گردد و در پی گردآوری مال و ثروت و خریدن غلام و کنیز بر می آید به ویژه که می بینید عمر او را پس از خود نامزد خلافت ساخته و او همواره در این آرزو بوده است و انتظار آن را می کشیده است. طلحه همان کسی است که امام علی را تنها گذاشت و به صف یاران عثمان بن عفان پیوست زیرا می دانست که اگر خلافت به علی برسد دیگر امیدی برای او باقی نمی ماند. بی گمان طلحه یکی از صحابه ای است که در بیعت غدیر حاضر بودند و سخن پیامبر (ص) را شنیده بودند که هر کس که من رهبر او باشم پس علی رهبر اوست. و نیز بی گمان سخن پیامبر را شنیده بود که علی با حق و حق با علی است. و در روز جنگ خیبر نیز حاضر بود که پیامبر، پرچم را به دست علی (ع) داد و فرمود: «که او خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست دارند» و دانست که علی برای پیامبر همان هارون برای موسی است و بسیاری دیگر از فضایل علی را نیز می دانست. ولی کینه دیرین و رشک و حسد دلش را پر کرده بود. و جز؟ تعصب و جانبداری از قبیله خود و طرفداری از دختر عمویش عایشه دختر ابوبکر که در اندیشه ازدواج با او پس از پیامبر بود و قرآن از آن جلوگیری کرده

بود چیزی نمی فهمید. آری، طلحه در کنار عثمان قرار گرفت و با او به عنوان خلیفه بیعت کرد؛ زیرا همیشه به او بذل و بخشش می کرد. و هنگامی که عثمان بر تخت خلافت نشست بی حساب و بی شمار در بخشش از بیت المال مسلمانان را بر طلحه گشود و دارایی و گله ها و بردگان طلحه فراوان شد تا جایی که درآمد او تنها از غله عراق در روز به هزار دینار می رسید. همین ها بود که باعث شد طلحه از جای خود به در رود سر به شورش بردارد و دیگران را تحریک می کرد تا دوست نزدیکش عثمان را از میان بردارند و او بتواند جایش را بگیرد! آری این همان طلحه است که در آغاز طرفدار عثمان بود و او را برای خلافت برگزید تا خلافت را از دست علی بگیرد. از آن رو که عثمان طلا و نقره به او داده بودند و اکنون مردم را بر ضد او می شوراند و فرمان کشتن او را می دهد. پس از این نیز می بینیم که طلحه نخستین کس است که پس از کشته شدن عثمان با علی (ع) بیعت می کند و پس بیعت خود را می شکند و به دختر عموی خود عایشه در مکه می پیوندد و ناگهان به خونخواهی عثمان می پردازد. این همان طلحه است که دیروز با امام علی بیعت کرد و چند روز بعد همسر رسول خدا عایشه را با خود تا بصره کشاند و بیگناهان را کشت و مردم را تهدید کرد تا از فرمان علی سر برتابند و بی شرمانه با امام زمانیکه آزادانه با او بیعت کرده بود جنگید. آری این بود حقیقت عریان درباره طلحه بن عبدالله چنانکه کتاب

های سنن و تاریخ اهل سنت و جماعت نوشته اند و با این همه می گویند او یکی از ده نفری است که مژده بهشت به آنها داده شده است .

زیربن عوام

او نیز از بزرگان صحابه و نخستین مهاجران است که خویشاوندی نزدیکی با پیامبر خدا (ص) دارد . او پسر صفیه بنت عبدالمطلب (عمه پیامبر) است . او همچنین با اسماء دختر ابی بکر ، یعنی خواهر عایشه ازدواج کرده و یکی از کسانی است که عمر بن خطاب آنها را نامزد خلافت کرده بود . او نیز به گفته اهل سنت و جماعت از ده نفری است که مژده بهشت به آنها داده شده است ! و شگفت آور نیست اگر همه جا او را با طلحه ببینیم . هیچگاه طلحه را یاد نمی کنند مگر آنکه زیر هم با اوست و زیر نیز بی طلحه یاد نمی شود او نیز از کسانی است که بر سر دنیا به رقابت پرداختند .

هنگامی که امام علی (ع) به خلافت رسید بی دزنگ به باز گرداندن مردم به سنت نبوی پرداخت و نخستین کار او در این زمینه اصلاح شیوه توزیع بیت المال بوده است آن حضرت برای هر یک از مسلمانان سه دینار در نظر گرفت خواه عرب باشند ، یا عجم و این همان کار پیامبر (ص) بود که در سراسر زندگی خود انجام می داد . حضرت با این کار بدعت عمرین خطاب را باطل ساخت چون او عرب را بر عجم برتری داد و به هر عربی دو برابر عجم سهم می داد . به همین سبب بود که طلحه و زیر بر امیرالمومنین (ع) شوریدند زیرا در آمد آنها را از بیت المال با دیگران برابر

ساخت و حاضر نشد پست فرمانروایی را که می خواستند به آنها بدهد و از این گذشته می خواست به خاطر اموالی که گرد آورده بودند از آنها حساب بکشد و اموال تاراج رفته را به ملت مستضعف بازگرداند . مهم این است که بدانیم زیبر هنگامی که از رسیدن به فرمانروایی بصره در دولت علی و داشتن امتیازاتی نسبت به دیگران ناامید شد و ترسید که خلیفه جدید دارایی افسانه ای او را به حساب بکشد همراه با دوستش طلحه نزد علی آمدند و از او اجازه گرفتند که برای عمره از شهر بیرون بروند .

علی (ع) هدف آنها را دریافت و فرمود : « به خدا سوگند! آنها در پی عمره نیستند بلکه در پی نیرنگ و فریب می روند . زیبر نیز به عایشه دختر ابوبکر پیوست که خواهر زنش بود و او را با طلحه به سوی بصره بیرون برد و چون عایشه صدای سگهای حواب را شنید و خواست بازگردد آنها پنجاه نفر را آوردند و به آنها پولی دادند تا به دروغ شهادت دهند که اینجا حواب نیست تا ام المومنین ! به نافرمانی خدا و همسرش ادامه دهد و همراه آنها تا بصره بیاید زیرا با هوشمندی خویش دریافته بود که شخصیت او بیش از آن دو تن می تواند بر مردم تأثیر بگذارد آنها یک ربع قرن تبلیغ کرده بودند و به مردم چنین وانمود کرده بودند که او معشوقه پیامبر خدا و دختر ابوبکر است که نیمی از دین نزد اوست ! و شگفت آور اینکه زیبر هم به عنوان خونخواهی عثمان قیام کرده بود در حالی که صحابه با تقوا او را متهم می کردند که درکشتن عثمان دست داشته است و زیبر نیز مانند دوستش طلحه به عثمان نیرنگ زد و

مردم رابه قتل او تشویق کرد و سپس با میل خود با امام علی (ع) بیعت کرده و بعد هم بیعت را شکست و او هم به بصره آمد تا انتقام خون عثمان را بگیرد . او وقتی به بصره آمد در جرایمی که در آنجا صورت گرفت شرکت کرد و آنها در آنجا بیش از هفتاد تن از پاسداران شهر را کشتند و بیت المال را غارت کردند . هنگامی که علی (ع) به بصره آمد با آنها جنگ ننمود بلکه آنها را به سوی قرآن کریم دعوت کرد آنها مخالفت کردند و کسی را که قرآن را برای آنها آورده بود نیز کشتند . این حقیقت دردناکی است که پایان کار زبیر را نشان می دهد و این همان کسی است که اهل سنت و جماعت از او دفاع کرده و پیرو او هستند.

سعد بن ابی وقاص

او نیز از بزرگان صحابه و از پیشگامان در اسلام است . از نخستین مهاجران بود و در جنگ بدر شرکت کرد و یکی از شش نفری است که عمر بن خطاب آنها را برای خلافت پس از خود نامزد نمود و یکی از ده تن است که به گمان اهل سنت و جماعت مزده بهشت گرفته اند او در زمان خلافت عمر بن خطاب قهرمان جنگ قادسیه بود و می گویند برخی از صحابه در تبار و نسب او شک داشتند و با یاد آوری این نکته او را می آزدند و روایت می کنند که پیامبر (ص) نسب او را ثابت کرده و او از بنی زهره است ابن قتیبه در کتاب « الامامه و السیامه » آورده است که بنی زهره پس از درگذشت پیامبر ، نزد سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف گرد آمدند و همگی

در مسجد پیامبر (ص) بودند که ابوبکر و ابو عبیده نیز آمدند و عمر به آنها گفت: چرا می بینم که شما در حلقه های گوناگون جمع شده اید؟ برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید که من و انصار با او بیعت کرده ایم. سعد و عبدالرحمن و دوستانش از بنی زهره برخاستند و بیعت کردند روایت شده که عمر بن خطاب او را از فرمانروایی برکنار کرد ولی به خلیفه بعدی سفارش کرد که اگر او خلیفه نشد پست و مقامی به او بدهد زیرا او را به خاطر خیانتی برکنار نکرده است عثمان این وصیت را عمل کرده و او را فرماندار کوفه ساخت درخور توجه است که سعد بن ابی وقاص نسبت به دیگر صحابه ثروت فراوانی از خود برجای نهاد و چنانکه نوشته اند دارایی او پس از مرگ سیصد هزار بود. و نیز در قتل عثمان شرکت نکرد و همانند طلحه و زبیر نیز مردم را به این کار تشویق نکرد ولی شگفت آور اینکه سعد بن ابی وقاص از بیعت با علی (ع) خود داری کرد و یاری نکرد با این که حقانیت امام و فضیلت او را می دانست او خود چند فضیلت را برای علی (ع) روایت کرده که سنائی و مسلم در صحیح خود آورده اند سعد می گوید: من از رسول خدا (ص) شنیدم که درباره علی (ع) سه صفت را بیان می کرد و که اگر یکی از آنها را می داشتم از همه نعمتهای زرد و سرخ، خوشتری داشتم.

شنیدم می گوید نسبت او به من مثل هارون به موسی است جز آنکه پیامبری پس از من نیست». و شنیدم که می گوید «فردا پرچم را به مردی می دهم که خدا و پیامبر

را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند . و شنیدم که می گوید : ای مردم رهبر شما کیست ؟ گفتند : خدا و پیامبر و تا سه بار این سؤال و جواب تکرار شد سپس دست علی را گرفت و او را بلند کرد و فرمود : هر کس خدا و پیامبر رهبر اویند این رهبر اوست خدایا با دوستانش دوستی کن و با دشمنانش دشمنی فرما در صحیح مسلم آمده است : سعد بن ابی وقاص گفت : شنیدم پیامبر خدا (ص) به علی می فرمود : آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند هارون به موسی باشی جز آنکه پس از من پیامبری نیست . و شنیدم در جنگ خیبر می گوید : پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند . گفت ما همه گردن بر افراشتیم تا ببینیم چه کسی را می گوید فرمود : علی را بخوانید ... و چون این آیه نازل شد « فَقُلْ تَعَالُوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ يَعْنِي : بگو بیایید تا پسران خود و پسران شما را بخوانیم پیامبر خدا (ص) علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود : خدایا اینان خانواده من هستند و سعد بن ابی وقاص چگونه همه این حقایق را می داند سپس از بیعت با او خودداری می کند؟! سعد چگونه سخن پیامبر را می شنود که هر کس خدا و پیامبرش رهبر او هستند علی هم رهبر اوست خدایا ! با دوستانش دوست باشد و با دشمنانش دشمنی فرما . و کسی که خودش آن را روایت کرده چگونه خودش با او دوستی و او را یاری نمی کند؟! چگونه سعد بن ابی وقاص این سخن پیامبر را فراموش می کند که هر کس بمیرد و برگردنش بیعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است

که این را عبدالله بن عمر روایت کرده و با این حال سعد به مرگ جاهلیت می میرد و از بیعت با امیر المومنین و سرور اوصیاء و پیشوای دست و روسفیدان خودداری می کند؟! تاریخ نویسان می گویند: سعد به نزد امام آمد و معذرت خواست و گفت: به خدا سوگند ای امیر مومنان! من شکی ندارم که تو سزاوارترین مردم به خلافت هستی و بر کار دین و دنیا امین و مورد اعتمادی ولی کسانی با تو در این کار ستیزه جویی می کنند پس اگر می خواهی با تو بیعت کنم شمشیری به من بده که زبان داشته باشد و بگوید این را بگیر و آن را بگذار. علی (ع) به او فرمود: آیا به نظر تو دیگران در سخن و رفتار خود با قرآن مخالفت کرده اند؟ مهاجران و انصار با من به این شرط بیعت کردند که به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کنم پس اگر می خواهی بیعت کن و گرنه درخانه بنشین که من تو را با زور به این کار وادار نمی کنم. آیا موضع سعد بن ابی وقاص شگفت آور نیست؟ او شهادت می دهد که در علی شک و تردیدی نیست و او سزاوارترین کس به خلافت است و بر کار دین و دنیا امین است سپس باز هم از او می خواهد شمشیری زباندار به او بدهد و آن را شرط بیعت خویش می سازد تا با آن حق را از باطل بازشناسد؟! آیا این همان تناقض نیست که خردمندان آنرا نمی پذیرند؟ آیا این محال نیست تنها کشمکش بیهوده ای نیست که کسی آن را به کار می برد که حق را از پیامبر خدا (ص) در چندین حدیث که خود پس از پنج تای آنها را روایت می کند شنیده است؟! آیا سعد در بیعت با ابوبکر، عمر و عثمان حاضر نبوده که آنها

دستور دادند به عنوان ترس از فتنه و آشوب هرکس از آن بیعت خود داری کرد کشته شود؟ سعد باعثمان بیعت کرد و بی هیچ شرطی از او طرفداری نمود و شنید که عبدالرحمان بن عوف شمشیر به فراز سر علی (ع) نگهداشته بود و می گفت: درباره خود بهانه ای برای ما نگذار که جز شمشیر چیزی نخواهی دید! او همچنین در هنگام بیعت ابوبکر حاضر بود که علی (ع) خود داری کرد و عمر بن خطاب او را تهدید کرد که: بیعت کن وگرنه به خدای یگانه سوگند گردنت را می زنیم! چه چیز خودداری سعد بن ابی وقاص و دیگران مانند عبدا... بن عمر، اسامه بن زید و محمد بن سلمه را جرأت داد که از بیعت خودداری و بر جانشین پیامبر گردنکشی کنند!؟

می بینید که این پنج تن را که عمر بن خطاب آنها را برای رقابت با علی تعیین کرده بود دقیقاً همان نقشی را ایفا کردند که به آنها واگذار شده بود یعنی جلوگیری از رسیدن علی به خلافت عبدالرحمن، داماد خود عثمان را به خلافت برگزید و علی (ع) را تهدید کرد که اگر نپذیرد کشته خواهد شد زیرا عمر کفه ترازو را به سود عبدالرحمن بن عوف و کشته شدن عثمان بن عفان از رقبای علی (ع) سنگین کرده بود در کار خلافت سه تن بیشتر زنده نمانده بودند: طلحه، زبیر و سعد. اینان چون دیدند که مهاجران و انصار همه به سوی امام علی (ع) شتافتند و با او بیعت کردند و به هیچ یک از آنها توجهی ننمودند کینه او را در دل گرفته و کوشیدند برای او ناراحتی و گرفتاری درست کنند. طلحه و زبیر با او جنگیدند و سعد او را

تنها گذاشت. فراموش نکنید که عثمان پیش از آنکه از دنیا برود رقیب تازه ای برای علی درست کرد که از همه آنها خطرناکتر، فریبکارتر و زیرک تر بود و نیرو و توان بیشتری داشت عثمان راه را برای دستیابی او به خلافت باز کرد. و مهمترین کشورهای جهان اسلام را به مدتی بیش از بیست سال در اختیار او نهاد و بیش از دو سوم درآمد کشورهای اسلامی از این منطقه تأمین می شد این رقیب، معاویه بود که دین و اخلاق نمی شناخت و کاری جز رسیدن به خلافت به هر قیمت و از هر راه ممکن نداشت، با این همه امیرالمومنین (علی) مردم را با زور و اجبار به بیعت وادار ساخت چنانکه خلفای پیشین کردند بلکه آن حضرت (درود خدا بر او) پایبند احکام قران و سنت بود و هیچ چیز را دگرگون نکرد آیا نخواندید که به سعد فرمود: مهاجران و انصار با من به این شرط بیعت کرده اند که در میان آنها به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کنم و اگر می خواهی بیعت کن و گرنه در خانه ات بنشین که من تو را به این کار مجبور نمی کنم مهم آن است که سعد بن ابی وقاص از بیعت با علی (ع) خود داری کرد و همچنین حاضر نشد او را دشنام دهد با اینکه معاویه او را به این کار فرمان داده بود.

و این مطلب در صحیح مسلم آمده است. ولی برای سعد کافی نیست و او را بهشتی نمی سازد زیرا او مذهبی را درست کرد که مذهب «بی طرفی (اعتزال)» نامیده می شود و شعار آن این است که: من با تو نیستم و در برابر تو نیز نخواهم ایستاد.

اسلام این مذهب را نمی پذیرد زیرا می گوید پس از حق چیزی جز گمراهی نخواهد بود . امام علی (ع) علل و انگیزه های بازدارنده سعد را از پیوستن به خود بیعت کردن با وی را در خطبه شقشقیه برشمرده و می گوید : مردی از میان آنها به دلیل کینه اش به دیگری متمایل شد . شیخ محمد عبده در شرح این عبارت می گوید : سعد بن ابی وقاص ، بخاطر داراییهایش از علی (ع) دلگیر بود زیرا مادرش «حمنده» دختر ابوسفیان بن امیه بن عبدشمس بود و علی (ع) در کشتن بزرگان این خانواده نقش معروف و مشهوری دارد .

کینه دیرینه و حسد ، بینش سعد را کور کرده بود . حاضر نبود همان حقوقی را که برای دشمنان علی شناخته بود برای او هم بشناسد از او نقل کرده اند که چون او را به فرمانروایی کوفه گماشت در آنجا برای مردم سخنرانی کرد و گفت « از بهترین انسان یعنی عثمان فرمانبرداری کنید ، سعد بن ابی وقاص در زمان زندگی عثمان حتی پس از مرگ او طرفدار او بود و از اینجا می فهمیم که چرا در نامه خود به عمر و عاص اینگونه علی را متهم می کند که « عثمان با شمشیری کشته شد که عایشه آن را برکشید و فرزند ابی طالب آنرا زهرآگین ساخت !» این اتهام دروغ است و تاریخ نیز گواه آن است که عثمان در گرفتاری خود هیچکس را خیرخواهتر و با گذشت تر از علی (ع) نیافت ولی کسی از او فرمان نمی برد .

عبدالرحمان بن عوف

نام او در جاهلیت «عبد عمرو» بود . پیامبر (ص) او را عبدالرحمن نامید او از بنی زهره و پسر عموی سعد بن ابی وقاص بود از بزرگان صحابه و از مهاجران نخستین است . همراه پیامبر در همه جنگها بوده است و او نیز از شش نفری است که عمر بن خطاب برای خلافت نامزد کرده بود بلکه او را رئیس مجلس شورا و سرپرست همه آنها ساخت او گفت : هرگاه اختلاف کردید پس در گروهی باشید که عبدالرحمن بن عوف در آن است ! او نیز از ده نفری است که در نظر اهل سنت و جماعت مژده بهشت گرفته اند . عبدالرحمن بن عوف چنانکه مشهور است از بزرگانان بزرگ در قریش است که پس از خود ثروت بزرگ و دارایی فراوانی بر جای نهاد او نقش مهمی در دور نمودن علی (ع) از خلافت داشت زیرا شرط کرد که باید سنت دو خلیفه یعنی ابوبکر و عمر استوار بماند چون از پیش می دانست که علی هیچگاه این شرط را نمی پذیرد زیرا شیوه آن در برخلاف کتاب و سنت بوده است .

این به تنهایی برای ما ثابت می کند که عبدالرحمن برای حفظ بدعتهای جاهلیت تعصب می ورزید و از سنت پیامبر (ص) به دور بود . و مشارکت فعالی در توطئه بزرگ بر ضد خاندان پاک پیامبر و نگهداشتن خلافت در قریش داشت . تا آنها هر چه می خواهند با خلافت انجام دهند بخاری در صحیح خود در کتاب احکام در فضل مربوط به اینکه امام و مردم چگونه بیعت می کنند آورده است : مسور گفت :

عبدالرحمن ، درشب ، پس از یک خواب ، به سراغ من آمد و در خانه زد تا اینکه من بیدار شدم گفت می بینم خوابیده ای . به خدا سوگند! امشب خواب به چشمانم راه نیافت برو و زبیر و سعد را بیاور تا با آنها مشورت کنم من آن دو را صدا زدم پس با آن دو مشورت کرد سپس گفت علی را نیز صدا او را نیز خواندم با او نیز در گوش سخن گفت تا پاسی از شب گذشت . سپس علی از نزد او برخاست در حالی که او هنوز می خواست علی را نگهدارد . عبدالرحمن به خاطر چیزی از علی می ترسید . سپس گفت :عثمان را برای من صدا بزن او را نیز صدا زدم و با او نیز در گوش بسیار سخن گفت تا اینکه با صدای مودن آن دو هم از هم جدا شدند هنگامی که مردم ، نماز صبح را خواندند آن گروه نزدیک منبر جمع شدند . او به دنبال مهاجر و انصاری که در شهر بودند فرستاد و فرماندهان سپاه را نیز فرخواند . آن سال آنها نیز همراه عمر به حج آمده بودند هنگامی همه جمع شدند ، عبدالرحمن با گفتن شهادتین ، گفت :ای علی من در کار مردم نگرسیمت و دیدم که جز عثمان کسی را نمی پذیرند ، پس بهانه برضد خودت به دست کسی نده سپس رو به عثمان کرد و گفت : من با تو بر پایه سنت خدا و پیامبر و شیوه دو خلیفه پس از او بیعت می کنم . عبدالرحمن و مردم از مهاجر و انصار و فرماندهان سپاه و مسلمانان بعیت کردند . پژوهشگر از این روایت در می یابد که بنا به نقل بخاری این توطئه در یک شب طرح ریزی شده و نیز می توان دریافت که عبدالرحمن ابن عوف تا چه اندازه زیرک بوده و انتخاب عمر بیهوده نبوده

است به سخن راوی یعنی مسور دقت کنید که می گوید : علی را برای او صدا زدم پس با او مناجات کرد ، و علی از نزد او برخاست که برود و او هنوز امید داشت که علی بماند. این به ما نشان می دهد که عبدالرحمن بن عوف همان کسی است که علی را برای رسیدن به خلافت امیدوار ساخت تا از شورای پوشالی بیرون نرود و باعث ورشکستگی امت نشود . چنانکه در سقیفه نیز چنین کردند و آنچه درستی این احتمال را تقویت می کند اینکه «مسور» گفت : «عبدالرحمن از علی می ترسید که مبدا کاری انجام دهد به همین دلیل عبدالرحمن نقش فریبکار حيله گری را انجام داد و علی را شبانه اطمینان داد و به خاطر خلافت به او تبریک گفت و چون صبح شد و فرماندهان سپاه و روسای قبایل و رهبران قریش آمدند ناگهان عبدالرحمن تغییر موضع داد و گفت: مردم کسی را به جز عثمان نمی پذیرند و او نیز باید قبول کند وگرنه راه و بهانه برای مقابله با او باز خواهد شد (یعنی اگر با خلیفه انتخابی آنان عثمان بن عفان بیعت نکند او را خواهند کشت !) محقق، همچنین می تواند هنگامی که بخش آخر روایت را می خواند این نکته را دریابد که مسور گفت : هنگامی که جمع شدند عبدالرحمن شهادتین را گفت و سپس ادامه داد : ای علی ! من در کار مردم نگریستم و دیدم که کسی را به جای عثمان نمی پذیرند پس راه و بهانه ای بر ضد خودت باقی نگذار.» چرا عبدالرحمن در میان این همه جمعیت تنها رو به علی می کند و او را مخاطب می سازد؟ و چرا مثلاً نگفت : ای علی و ای طلحه و ای زبیر ؟ از اینجا می فهمیم که این

کار یک شبه طرح ریزی شد. و این گروه از آغاز برای روی کار آوردن عثمان و برکناری علی، همدست شده بودند ما می توانیم یقین کنیم که همه آنها از علی می ترسیدند که اگر به خلافت برسد آنها را به عدالت و برابری بازگرداند و سنت پیامبر وازنده کند و بدعتهای عمر بن خطاب را در زمینه تبعیض از میان ببرد به ویژه که عمر پیش از مرگ خود به این نکته اشاره کرد و آنها را از خطر علی آگاه ساخته بود.

عبدالرحمن بن عوف چون دید عثمان از شیوه شیخین کناره گرفت و پستها را به نزدیکان و خویشاوندان خود داده و به آنها ثروتهای بسیار بخشیده به سختی پشیمان شد و نزد او آمد و وی را سرزنش کرد: «من تو را روی کار آوردم تا به شیوه ابوبکر و عمر بر ما حکومت کنی، پس تو با آن دو مخالفت کردی و به خاندان خود بخششهای فراوان کردی و آنها را برگردن مسلمانان سوار نمودی» عثمان گفت: عمر در راه خدا، از خویشاوندان خود می برید و من در راه خدا با آنها پیوند برقرار می کنم، عبدالرحمن گفت: با خدا پیمان می بندم که هرگز با تو سخن نگویم و هرگز با او سخن نگفتم تا درگذشت و در زمان مرگش هم با عثمان قهر بود. عثمان در حال بیماری به عیادتش آمده او رو به سوی دیوار کرد و با وی سخن نگفت. ابن ابی الحریر معتزلی در شرح نهج البلاغه میگوید: علی (ع) در روز شورا خشمگین شد و دانست که عبدالرحمن بن عوف چه نیرنگی به کار برده و به او گفت: «به خدا سوگند! این کار رو نکردی جز آنکه همان امیدی را از او داشتی که دوستت از

دوستش داشت خدا میانه شما دو تن را به هم بزند « امام علی (ع) می خواهد بگوید که عبدالرحمن امیدوار بود که عثمان پس از خود او را به خلافت برساند . چنانکه ابوبکر برای عمر انجام داد خدا دعای امام را شنید و چند سالی نگذشت که خداوند میان آن دو دشمنی و کینه پدید آورد . و عبدالرحمن با داماد خویش به دشمنی پرداخت و تا دم مرگ با او سخن نگفت و اجازه هم نداد که بر جنازه اش نماز بخواند ! همچنین برای ما روشن می شود که امام علی (ع) تنها کسی است که خلافت را فدا کرد تا سنت محمدی را که پسر عمویش و برادرش محمد بن عبدالله (ص) آورده بود حفظ کند .

عایشه دختر ابوبکر (ام المومنین)

او همسر پیامبر (ص) و ام المومنین است پیامبر (ص) در سال دوم یا سوم پس از هجرت با او ازدواج کرد و زمانی که آن حضرت درگذشت بنا به مشهورترین قول او هیجده ساله بود گفتنی است که همه همسران رسول خدا (ص) این لقب را دارند مثلاً گفته می شود ام المومنین خدیجه ، ام المومنین حفصه ، و ام المومنین ماریه و... با توجه به اینکه عایشه عقیم بود و باردار نشد و فرزندی نداشت ، یکی از بزرگترین شخصیت‌هایی است که تاریخ مسلمانان به خود دیده است ؛ زیرا در رساندن برخی افراد به خلافت و برکنار کردن برخی دیگر نقش به سزایی داشت و برخی را شخصیت داد و برخی را از چشمها انداخت ! او در جنگ‌هایی چند شرکت کرد و جنگ‌های راهبری

کرد و بر مردان فرماندهی نمود اما با فرستادن نامه برای رهبران قبایل امر و نهی می کرد و فرماندهان سپاه را برکنار می ساخت و برخی را به فرماندهی می رساند، در جنگ جمل، محور اصلی فرماندهی بود بود و طلحه و زبیر تحت فرمان او عمل می کردند در اینجا می خواهیم درباره اجتهاد او و تغییر دادن سنت پیامبر (ص) به دست او سخن بگوییم. باید در اینجا چند نمونه بیاوریم تا این رشته از بزرگان را که مایه افتخار اهل سنت و جماعت هستند و آنان را از امامان پاک عترت برتر می شمارند، بشناسیم! در واقع این چیزی جز گرایش قبیله ای نیست که سنت پیامبر را نابود کرده و نشانه های آن را از میان برده و فروغ آن را خاموش ساخته است. واگر علی و امامان اهل بیت (علیهم السلام) از فرزندان او در برابر آنان نایستاده بودند امروز چیز مهمی از سنت پیامبر باقی نمی ماند. ما همچنین دانستیم که عایشه پیرو سنت پیامبر (ص) نبوده و برای آن ارزش نمی شناخته و با آنکه از همسرش درباره علی (ع) و روایات بسیاری را شنیده بود ولی آنها را نادیده گرفت و برعکس آنها عمل کرد. او فرمان خدا و به ویژه فرمان پیامبر را نادیده گرفت و از خانه بیرون آمد و جنگ بد فرجام جمل را رهبری کرد که در آن کارهای ناروایی انجام گرفت و بیگناهی کشته شدند و پیمانی را هم که با عثمان بن حنیف نوشته بود زیر پا نهاد وقتی مردان او را دست بسته به نزدش آوردند دستور کشتن آنها را داد گویا نشنیده بود که پیامبر (ص) فرموده است دشنام دادن مسلمان، بی تقوایی و کشتن او یا جنگیدن با او کفر است او

نظرات خود سرانه ای ، در دین خدا می داد بخاری در صحیح خود در بابهای شکسته خواندن نماز از زهری از عروه از عایشه آورده است که گفت : نماز در آغاز که واجب شد ، دو رکعت بود . نماز در سفر همین دو رکعت ماند و نماز در حضر، به چهار رکعت افزایش یافت زهری می گوید : به عروه گفتم : پس چرا عایشه در سفر ، نماز خود را تمام (چهار رکعتی) می خواند . گفت : او هم مانند عثمان تأویل کرده است برای شما شگفت آور نیست که چگونه ام المومنین و همسر پیامبر (ص) سنت رسول خدا را که خودش هم آنرا روایت کرده و صحیح دانسته رها می کند و سپس از بدعت عثمان بن عفان پیروی می کند که خود مردم را به کشتن او فرا می خواند . زیرا هنوز پیراهن پیامبر کهنه نشده و او سنت آن حضرت را کهنه کرده و به فراموشی سپرده است .

آری او این کار را در زمان عثمان انجام داد ولی در زمان معاویه بن ابی سفیان نظر خود را تغییر داد و همین که رای خود را عوض کرد مردم را به کشتن عثمان فرمان داد ولی همین که شنید مردم عثمان را کشته اند و با علی بیعت کرده اند نظر خود را تغییر داد و سختی برای عثمان گریست و این بار برای گرفتن انتقام خون او شورش کرد ! از این روایت دانسته می شود که او در زمان معاویه نماز را در سفر را تمام و چهار رکعتی خواند چون معاویه همیشه شیفته زنده ساختن بدعتهای پسرعمو و سرپرست و ولی نعمت خود عثمان بن عفان بود که آنرا دو رکعتی می خواند . مردم نیز بر دین

فرمانروایان و پادشاهان خود هستند و عایشه از آن مردمی بود که پس از دشمنی با معاویه با او سازش کرد معاویه و همان کسی بود که برادر عایشه یعنی محمد بن ابی بکر را کشت و به بدترین صورت او را مثله و بدنش را پاره پاره کرد. با این همه منافع دنیوی مشترک ، دشمنان را گرد هم می آورد و اضرار را با هم متعهد می سازد . و به همین دلیل معاویه خود را به او . نزدیک ساخت و . او نیز به معاویه نزدیک شد و پویسته معاویه برای او هدایا و بخششهایی می فرستاد و پولهای فراوانی با او می داد تاریخ نویسان می گویند : هنگامی که معاویه به مدینه آمد نزد عایشه رفت تا با او دیدار داشته باشد چون نشست عایشه به او گفت : ای معاویه! از کجا اطمینان یافتی که من کسی را در خانه پنهان نکرده ام تا تو را به انتقام خون بردارم محمد بن ابی بکر بکشد ؟ معاویه گفت : من به خانه ای آمده ام که مردم به آن پناه می آورند و جای امنی است . و نیز گفته اند که معاویه هدایا و لباسها و چیزهایی برای او می فرستاد و همچنین قرض عایشه را که در حدود هیجده هزار دینار بود پرداخت . چون سخن از نزدیکی میان عایشه و معاویه به میان آمد بهتر است بگویم که چه هنگامی میان آن دو دشمنی و دوری بوده است تا بگویم نزدیکی پیش آمده است ابوبکر بود که معاویه را در حکومت شریک ساخت و او را پس از مرگ برادرش بر شام فرمانروا ساخت و معاویه پیوسته از نیکی ابوبکر به خود یاد میکرد و اگر او نبود معاویه در خواب هم نمی دید که روزی به خلافت برسد سپس معاویه با این گروه در توطئه های بزرگشان

برای نابودی سنت و از میان برداشتن عترت شریک بوده است و آنها این ماموریت را میان خود تقسیم کرده بودند سنت را آتش زدند و نابودی عترت را برجا گذاشتند که معاویه آن را به پایان برد معاویه نیز برای انجام کار خود مردم را ناگزیر ساخت تا عترت را لعنت کنند با توطئه او بود که خوارج بر امام علی (ع) شوریدند و با همین توطئه ها بود که امام علی (ع) را کشتند و امام حسن بن علی را شهید ساختند هم او بود که کسی را فرستاد تا به او زهر بدهند پس از او پسرش یزید نیز بازماندگان عترت را از میان برداشت معاویه وعایشه با هم دشمنی نداشتند. و همین سخن او نیز که میگوید : چگونه اطمینان یافتی که من کسی را در خانه پنهان نکرده ام تا تو را به انتقام خون برادرم محمد بن ابی بکر بکشد ؟ چیزی جز شوخی نیست و گرنه او فرزند زن خثعمی ، محمد بن ابی بکر را که در رکاب علی بر ضد خود او می جنگیده و ریختن خونس را حلال می دانستند دوست نداشته است . او در دشمنی با علی (ع) تا اندازه بسیار زیاد و به گونه ای باورنکردنی توافق دارد و نمی دانم کدامیک در این کار دست بالا داشتند آیا او (معاویه) که با وی جنگید و کوشید نام او را از میان بردارد یا عایشه او را از خلافت بر کنار کرد و از او نامی نمی برد و چون شنید که او کشته شده ، سجده شکر به جا آورد؟! پس از علی (ع) نیز با فرزندانش دشمنی می کرد تا آنجا که نگذاشت امام حسن را در کنار جدش به خاک سپارند و فریاد کنان از خانه بیرون آمد و بر قاطری سوار شد و از بنی امیه خواست که بپاخیزند و او را در برابر بنی هاشم

یاری کنند و می گفت: کسی را که دوست ندارم به خانه من نیاورید و می خواست جنگی دیگر بپا کند بی گمان او تا میزان بسیار زیادی در زمان حکومت بنی امیه زنده بوده و می شنیده که آنها علی و اهل بیت (ع) را بر بالای منبرها لعنت می کنند و این کار را بد ندانست و از آن جلوگیری نکرد و شاید هم پنهانی آنرا تشویق می کرد آنچه که امام مالک در کتاب «موطأ» آورده مورابرتن مردان و زنان مؤمن سیخ می کند: زیرا می گوید: عایشه مردان را نزد خواهرش ام الکثوم و دختران برادرش می فرستاد تا از آنها شیر بخورند و آنگاه ام المومنین عایشه پس از این شیر خوردن روبرو شدن با آنها بون حجاب را برخود حلال می دانست زیرا به نظر او با آنها محرم شده بود!! این مصیبت بزرگ که خود به تنهایی می تواند پرده از حقیقت بردارد و حق را از باطل جدا سازد با این بحث بر ما روشن می شود که اهل سنت و جماعت خدا را بر پایه متونی می پرستند که خدا آنها را نفرستاده و هیچگونه تحقیق و بازشناسی هم انجام نمی دهند و اگر به این بدعتها پی ببرند از آنها متنفر و بیزار می شوند و به میل خود آنها را رها می کنند.

خالد بن ولید

خالد بن ولید بن مغیره از بنی مخزوم است که اهل سنت و جماعت او را سیف الله (شمشیر خدا) مینامند پدرش یکی از بزرگترین ثروتمندان بود که ثروت آنها به شماره در نمی آمد پدر او همان ولید بن مغیره است که قرآن او را به آتش دوزخ تهدید

می کند و بدترین جایگاه را برای او پیش بینی می کند می گویند : ولید نزد پیامبر(ص) آمد تا او را با مال و ثروت بفریبد . تا دین تازه را رها کند در این هنگام این آیه فرود آمد : « از هر سوگند خورنده پستی فرمان مبر که ریشخند کننده است و در پی سخن چینی بسیار می رود و راه را بر نیکوکاری می بندد و تجاوز گر و گنجهار است و بدخو و بی پدر است از آنجا که دارای ثروت و فرزند است چون آیات ما بر او خوانده شود می گوید : اینها افسانه های پیشینیان است ما بر دماغ او نشانه و داغی خواهیم نهاد »

ولید معتقد بود که او برای پیامبری شایسته تر از محمد (ص) است و می گفت آیا قرآن و نبوت بر محمد تهیدست فرود می آید و من که بزرگ قریش و سرور آن هستم از آن بی بهره می مانم؟! خالد بن ولید

با این عقیده بر دشمنس اسلام و پیامبر اسلام پرورش یافت اسلامی که عقل پدرش را نارسا خواند و تاج و تخت او را در هم شکست خالد نیز در همه جنگها در برابر پیامبر خدا (ص) ایستاد بی گمان ، خالد نیز با پدر در این عقیده شریک بود که او از محمد تهیدست و یتیم برای نبوت و پیامبری شایسته تر است شگفت آور نیست اگر هر چه می تواند برای از میان بردن محمد و تبلیغات او بکوشد می بینیم که او با ثروت خود سپاهی بزرگ در جنگ احد فراهم می آورد در کمین پیامبر (ص) می نشیند و می کوشد او را از میان بردارد او همچنین در سال صلح حدیبیه پیامبر (ص) را ترور

می کند ولی خداوند سبحان نقشه‌های او را یک سره نقش بر آب ساخت و او ناکام ماند و خداوند پیامبرش را یاری فرمود چون خالد و دیگر بزرگان قریش دانستند که نمی توانند پیامبر خدا را شکست بدهند و مردم دسته دسته به دین خدا در می آیند در این هنگام خود را در برابر عمل انجام شده دید و همواره افسوس می خورد و بسیار دیر: یعنی در سال هشتم هجری و چهار ماه پیش از فتح مکه مسلمان شد!

خالد اسلام خود را با نافرمانی پیامبر (ص) آغاز کرد و با اینکه پیامبر در روز فتح مکه سپاهیان را از جنگ باز داشته بود او بیش از سی تن را که اغلب آنها از قریش بودند کشت با اینکه پیامبر به آنها سفارش کرده بود که کسی را نکشند خالد یک بار دیگر نیز از فرمان رسول خدا سرپیچی کرد و آن در هنگام اعدام وی به سوی بنی جذیمه بود که او مأموریت داشت آنها را به اسلام دعوت کند و دستوری برای جنگ نداشت او به سوی آنان رفت و پس از آنکه مسلمان شدند به آنها نیرنگ زد و شمشیر در میان آنان نهاد تا آنجا که عبدالرحمن بن عوف که با او در آن حادثه همراه بود او را متهم ساخت که آنها را کشتند تا انتقام دو عموی خود را که به دست آنان کشته شدند بگیرد پیامبر خدا (ص) چون خبر این کار زشت را شنید سه بار، از کار خالد نزد خدا بیزاری جست سپس علی بن ابی طالب را با پول فراوانی نزد آنان فرستاد تا دیه همه آنان را که خالد کشته بود بپردازد چه آسان می گویند: پیامبر خدا به خالد بن ولید فرمود: خوش آمدی ای شمشیر خدا!" و این حدیث دروغ در دل مسلمانان ساده دل،

جای می گیرد و آنان با خوشبینی ، مسائل پنهان و نیرنگهای بنی امیه را نمی دانند و با این حدیث دروغین هر حقیقتی را درباره خالد گفته شود توجیه می کنند و برای او عذر می تراشند این همان چیزی است که آن را تأثیر روانی بر افراد می نامند و این دردبی درمانی است که انسان را از حق دور نگه می دارد و واقعیت را زیوروی می سازد مثلاً گفته اند که ابوطالب عموی پیامبر (ص) در حال کفر مرده است و پیامبر(ص) درباره او فرموده است : ابوطالب در کناره های کم عمق دوزخ است که مغزش از آن به جوش می آید ! به خاطر این حدیث دروغین اهل سنت و جماعت عقیده دارند که ابوطالب مشرک بوده و در دوزخ است و پس از آن دیگر تحلیل عقلی را نمی پذیرند تا به حقیقت برسند با این حدیث همه زندگی ابوطالب و جهاد او را در راه اسلام ، برای پیروزی تبلیغ را برادرزاده اش را نمی بینند که چگونه قبیله اش با او دشمنی ورزیدند و او با آنان دشمنی کرد تا آنجا که حاضر شد سه سال همراه برادرزاده اش در یک دره زندانی شود و از برگ درختان بخورد و همه موضعگریهای قهرمانانه و اشعار اعتقادی او را در یاری دین پیامبر (ص) نادیده می گیرند و همه کارهای پیامبر (ص) در حق عمویش را نیز می پوشانند که چگونه او را غسل داد و کفن او را از پیراهن خویش تهیه فرمود و به درون قبر او رفت و آن سال را سال اندوه (عام الحزن) نامید و فرمود : به خدا سوگند ! : قریش نتوانستند با من کاری بکنند

مگر پس از مرگ ابوطالب و خداوند به من وحی فرمود که از این شهر بیرون برو زیرا یاور تو مرد." و پس از آن به مکه مهاجرت فرمود.

آنها برای هر یک از بزرگان خود لقبی درست کرده اند و آن را به پیامبر (ص)

نسبت می دهند این یکی "صدیق" و آن دیگری را "فاروق" و سومی را "

ذوالنورین" و یکی را فرد مورد علاقه پیامبر و دیگری را حواری آن حضرت می

خوانند و "محبوبه رسول خدا" و "امین الامه" و "راویه الاسلام" و "... کاتب

وحی" و "صاحب النعلین" و "حجام پیامبر" و "سیف الله مسلول" و دیگر لقبها

را نیز دارند! این لقبها در واقع هیچ سودی ندارند و در ترازوی حق نزد خدا تنها

نامهایی است که شما و پدرانتان نامیده اید خداوند آنها را نفرستاده و آنچه که سود و

زیان دارد همان اعمال است و از آنجا که ما تاریخ را خوانده ایم و کار خالد بن ولید را

دیده ایم و حق و باطل را نیز می شناسیم پس نمی توانیم او را شمشیر خدا سیف الله

بخوانیم و می توانیم بپرسیم که پیامبر خدا در چه زمانی او را به این لقب نامیده است

آیا در هنگامی که در روز فتح مکه مردم این شهر را کشت با اینکه می دانیم پیامبر او

را از جنگ بازداشته بود یا هنگامی که همراه آن حضرت به جنگ حنین رفت این لقب

را به او داد؟ آنجا که دوازده هزار نفر رزمنده در اختیار او بود ولی او پا به فرار نهاد و

پیامبر را در صحنه نبرد همراه دوازده تن تنها گذاشت؟

ابوبکر این نشان را به خالد داد تا او شورشیان بر خلافتش را خاموش سازد.

یکبار دیگر با بررسی کوتاه شخصیت خالد بن ولید که ورد زبان اهل سنت و جماعت است روشن می شود که آنها از همه نسبت به سنت پیامبر بیگانه ترند و پیرو کسانی هستند که با آن مخالفت کرده و آن را پشت سر افکنده اند و هیچ احترامی برای آن و قرآن نگذاشته اند .

ابوهریره دوسی

او یکی از صحابه‌ای است که در اواخر عمر پیامبر (ص) مسلمان شد و بر پایه طبقات ابن سعد از طبقه نهم یا دهم خواهد بود در اواخر سال هفتم هجری نزد رسول الله (ص) آمد و به این ترتیب تاریخ نویسان می گویند : همراهی او با پیامبر (ص) از سه سال فراتر نمی رود و برخی از آنان این مدت را به کمتر از دو سال تقلیل می دهند ، زیرا پیامبر (ص) او را همراه با ابن الحضرمی به بحرین فرستاد و هنگامی که پیامبر (ص) در گذشت او در بحرین بود ابوهریره از کسانی نبود که به جهاد و دلاوری مشهور شده باشند و نیز از سیاستمداران و اندیشمندان یا از فقهای خوش حافظه نبود و حتی خواندن و نوشتن را نمی دانست به نزد پیامبر (ص) آمد تا شکمش را سیر کند چنانکه خودش گفته است و پیامبر نیز همین گونه فهمید و او را در میان اهل صغه جای داد و هر گاه صدقه ای خوراکی برای پیامبر می آوردند آن را برای ایشان می فرستاد و او خود درباره خویش روایت کرده است که بسیار گرسنه می ماند و در راه صحابه می نشست و خود را به غش و بی حالی می زد به این امید که

او را به خانه ببرند و غذایی بدهند ولی او به خاطر روایات فراوانی که از رسول خدا (ص) نقل کرده شهرت یافته است روایات او از شش هزار حدیث فراتر رفته و همین سبب شده که توجه محققان را به خود جلب کند زیرا گذشته از کوتاه بودن دوران صحبت خود با پیامبر (ص) درباره حوادثی روایت دارد که هرگز در آنها حضور نداشته است برخی از محققان همه احادیث خلفای راشدین و "عشره مشیره" (ده نفری که مژده بهشت دارند) و همسران رسول خدا (ص) و اهل بیت را گرد آوری کرده اند مجموع آنها به یک دهم یا حتی یک صدم روایات ابوهریره به تنهایی نشده است با اینکه می دانیم از جمله این افراد علی بن ابی طالب (ع) است که بیش از سی سال پیامبر را همراهی کرده است از همین جا انگشت اتهام روی ابوهریره نهاده شد و او را به دروغ و جعل حدیث متهم کرده اند و گفته اند که نخستین راوی است که در اتهام به دروغگویی متهم شد ولی اهل سنت و جماعت او را "راویت الاسلام!!" می خوانند و بسیار گرامی می دارند و همواره به سخن او استدلال می کنند و شاید برخی هم عقیده داشته باشند که از علی نیز داناتر بود!! از امام علی (ع) روایت شده که فرمود: بدانید دروغگوترین مردم برسول خدا که اکنون زنده اند ابوهریره دوسی است عایشه ام المومنین نیز بارها او را دروغگو دانسته و بسیاری از احادیثی را که از رسول خدا (ص) نقل کرده رد نموده است و یکبار با زشت شمردن کار او گفت: کی شنیدی که پیامبر این گونه سخن بگوید؟ ابوهریره در زمان زندگی خود میان صحابه

به دروغگویی و داشتن روایات دروغین فراوان معروف بود تا آنجا که برخی از آنان او را مسخره می کردند و از او می خواستند که مطابق میل آنها حدیث درست کند او احادیث صحیح را در نزد خود نگه می داشت و از بازگو کردن آنها خودداری می کرد و به خاطر خوشایند معاویه حدیثهای جعلی را بازگو می کرد و به این ترتیب توانست از این طریق ثروت فراوانی را جمع آوری کند البته نباید ابوهریره را سرزنش کرد زیرا او خود گواهی می دهد که خدا و پیامبر او را به خاطر حدیثهای دروغین سرزنش کرده و لعنت کرده اند بلکه باید اهل سنت و جماعت را سرزنش کرد که او را " راویه اسلام " نامیده اند با اینکه او خود می گوید که روایات درست را پنهان کرده است از این مطالب نتیجه می شود که اهل سنت و جماعت بیش از هر کس دیگر سنت پیامبر را زیر پا نهاده اند و به پیروی از افرادی می پردازند که مورد تأیید هیچ یک از ائمه و حتی علما نیست .

عبدالله بن عمر

اویکی از صحابه نام آور است که نقش مهمی در حوادث دوران خلفای سه گانه روزگار بنی امیه داشت همین که پدرش عمر بن خطاب است کافی است تا نزد اهل سنت و جماعت گرامی و محبوب باشد او را از بزرگترین فقها و از حافظان احادیث نبوی می دانند تا آنجا که امام مالک در بیشتر احکام خود به او اعتماد کرده و کتاب خود موطا را از روایات او پر ساخته است هر گاه کتابهای اهل سنت و جماعت را

ورق بزیم می بینیم که همه جا نام از بزرگداشت اوست ولی هنگامی که با چشم بصیرت و از روی تحقیق این کتابها را بخوانیم روشن می شود که او از عدالت و راستگویی و از سنت نبوی و از فقه و علوم دینی به دور بوده است نخستین چیزی که نظر ما را جلب می کند دشمنی سخت او با سرور خاندان پیامبر علی بن ابیطالب است و او را تا حدی پایین می آورد که بی اعتبار و با مردم عادی و .. بی سواد برابر می سازد !! پیامبر (ص) اجازه نداد عبدالله بن عمر در غزوه خندق و جنگهای بعدی با او بیابد زیرا تازه به پانزده سالگی رسیده بود بی شک او در غزوه خیبر در سال هفتم هجری حضور داشته و به چشم خود فرار ابوبکر و نیز فرار پدرش عمر را دیده است و بی گمان سخن پیامبر (ص) را شنیده که فرمود : " فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و پیامبر او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبر را دوست دارد بسیار یورش می کند و فرار نمی کند خداوند دل او را برای ایمان آزموده است . " و فردا صبح این پرچم را به دست کسی داد که خوشی کافران را به هم زد و انبوه آنان را پراکنده ساخت و دارای کرامت و بزرگ و شیر پیروز خدا بود : یعنی آنان را به علی بن ابیطالب داد .

عبدالله بن عمر از پدرش اثر پذیرفته و در زمان خلافت ابوبکر و خلافت عمر و خلافت عثمان زیسته و دیده است که علی بن ابیطالب را کنار گذاشته اند و در میان آنها شورایی ندارد و در دولت پستی در اختیار او نیست و شخصیتهای عرب پس از در

گذشت پسر عمویش (ص) و همسرش سرورزان از او روی گردانده اند و چیزی در دست ندارد که مردم در آن طمع کنند بی شک عبدالله بن عمر نزدیکترین مرد به پدرش بود و نظریات او را می شنید و دوستان و دشمنانش را می شناخت و بر این دشمنی و کینه دوزی پرورش یافت و با کینه و نفرت از علی (ع) و همه اهل بیت رشد کرد و بزرگ شد تا آنکه دید روزی مهاجران و انصار پس از کشته شدن عثمان به علی بیعت کرده اند این بر او دشوار آمد و نتوانست آن را بپذیرد و کینه نهفته خود را آشکار ساخت و حاضر نشد با پیشوای پرهیزکاران و رهبر مؤمنان بیعت کند و ماندن در مدینه را تاب نیاورد و به مکه رفت و ادعا کرد که برای عمره می رود پس از کشته شدن امام علی و چیره شدن معاویه بر امام حسن بن علی و گرفتن قدرت از آن حضرت معاویه برای مردم سخنرانی کرد و گفت: من با شما جنگیدم تا نماز بخوانید و روزه بگیرید بلکه با شما جنگیدم تا بر شما فرمان برانم و خدا این خواسته مرا به من داد عبدالله بن عمر در این هنگام شتابان برای بیعت با معاویه رهسپار می شود و ادعا می کند که مردم پس از اختلاف درباره او بر او اجتماع کرده اند و وحدت و اتفاق نظر دارند من معتقدم او همان کسی است که این سال را "سال جماعت" نامید و او و پیروانش از بنی امیه به این ترتیب اهل سنت و جماعت شدند و از آن روز تا قیامت این نام را به خود گرفتند عبدالله بن عمر پس از پیامبر بیعت بهترین مرد روی زمین را رها کرد و او را یاری نمود و پشت سر او نماز نخواند خدا نیز او را خوار ساخت و او به

سوی حجاج رفت و گفت : از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود : " هر کس بيمرد و برگردنش بيعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است حجاج ملعون او را خوار شمرد و پای خود را به دست او داد و گفت : دست من سر گرم کاری است پس با پای من بيعت کن و او پشت سر حجاج کافر و فرماندار او نجده بن عامر رهبر خوارج نماز می خواند بی شک عبدالله بن عمر نماز پشت سر اینان را برگزید زیرا مشهور بود که اینان پس از هر نماز علی را لعنت را می کنند و او آن را می شنید و دلش آرام می گرفت و خاطرش آسوده می شد او همچنین یکی از مخالفین سر سخت کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بود و این همان فردی است که اهل سنت و جماعت او را گرامی داشته و از او پیروی می کنند .

عبدالله بن زبیر

پدرش زبیر بن عوام است که در جنگ جمل کشته شد جنگ جمل در سنت نبوی به " جنگ ناکثان " نام گرفته است مادرش اسما دختر ابوبکر بن ابی قحافه و خاله اش عایشه ام المومنین دختر ابوبکر و همسر پیامبر (ص) است و او یکی از بزرگترین مخالفان امام علی (ع) و دشمنان او است شاید به خلافت جدش ابوبکر و خاله اش عایشه افتخار می کرد و از آن دو تن کینه را به ارث برد و بر آن پرورش یافت امام علی (ع) به زبیر می فرمود : " ما تو را همیشه از فرزندان عبدالمطلب می دانستیم تا وقتی که پسر نابکارت بزرگ شد و میان ما و تو جدایی افکند " مشهور است که او در

جنگ جمل از عناصر برجسته و رهبران مستقیم جنگ بوده است تاریخ نویسان آورده اند که عبدالله بن زبیر علی (ع) را دشنام می داد و لعنت می کرد و می گفت آن مرد پست فرومایه مقصودش علی (ع) بود به نزد شما آمد او در میان مردم بصره سخنرانی کرد و آنها را به رفتن به جبهه نبرد تشویق کرد و گفت : ای مردم ! علی خلیفه بحق : عثمان را مظلومانه کشته است و سپس سپاهیان را فراهم آورده تا بر شما پیروز شود و شهر شما را بگیرد پس مرد باشید و خونخواهی خلیفه خویش را بکنید و از حریم خانواده تان دفاع کنید بدانید که به علی کسی جز خود در این کار معتقد نیست و اگر بر شما پیروز شود دین و دنیای شما را از میان می برد دشمنی او با همه بنی هاشم و به ویژه علی (ع) به جایی رسیده بود که چهل جمعه از فرستادن صلوات بر حضرت محمد (ص) خودداری کرد اگر کار دشمن او به جایی برسد که صلوات بر پیامبر (ص) را رها کند پس دیگر جای سرزنش بر او نیست و شگفت آور نیست اگر به مردم دروغ بگوید و همه زشتیها را به امام علی (ع) نسبت دهد مورخان نوشته اند که پس از کشته شدن امام علی (ع) او به پا خاست و مردم را به سوی خویش دعوت می کرد و خود را امیرالمومنین خواند و مردم دور او جمع شدند و قدرتی به هم رساند در این هنگام محمد بن حنیفه پسر امام علی (ع) و امام حسن بن علی و هفده تن دیگر از بنی هاشم را زندانی کرد و می خواست آنها را با آتش بسوزاند مروان بن حکم سپاهی به فرماندهی حجاج فرستاد تا او را محاصره کردند و

کشتند و او را در مکه به دار آویختند زندگی ابن زبیر به این گونه به پایان رسید چنانکه زندگی پدرش قبلاً همین گونه پایان یافت هر دو در پی دنیا و در آرزوی ریاست بودند و برای خویش بیعت می گرفتند و برای همین کار جنگیدند کشتند و کشته شدند و آخر هم به مقصود خویش نرسیدند اینها افرادی بودند که اهل سنت و جماعت دوستدار آنها هستند و از آنها پیروی می کنند .

امامان اهل سنت و جماعت

اهل سنت و جماعت از چهار تن پیشوای مذاهب معروف یعنی ابوحنیفه ، مالک ، شافعی و احمد بن حنبل پیروی کرده اند این چهار پیشوا نه از صحابه پیامبر (ص) بوده اند و نه از تابعین و نه پیامبر آنها را می شناسد و نه آنها پیامبر و نه او آنها را دیده نه آنها او را دیده اند .

پیشگام ترین آنها ابوحنیفه است که میان او و پیامبر صد سال فاصله بوده است زیرا او در سال ۸۰ هجری به دنیا آمده است و به سال ۱۵۰ هجری در گذشته است و متاخرترین آنها احمد بن حنبل است که در سال ۱۶۵ هجری به دنیا آمده و در سال ۲۴۱ هجری در گذشته است این بود مساله پیروی آنها در فروع دین .

در اصول دین نیز " اهل سنت و جماعت " از امام ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری پیروی می کنند که در سال ۲۷۰ هجری به دنیا آمده و در سال ۳۲۵ در گذشته است اینان پیشوایان اهل سنت و جماعت هستند که در اصول و فروع دین یکسره از

آنها پیروی می کنند آیا در میان آنها یک تن از پیشوایان اهل بیت یا اصحاب پیامبر را می بینید یا پیامبر درباره هیچیک از آنها سخن گفته و مردم را به سوی آنها راهنمایی کرده است ؟

هرگز چنین چیزهایی وجود ندارد و اثبات آنها نیز دشوار است اگر اهل سنت و جماعت ادعا دارند که به سنت پیامبر (ص) پایبندند پس چرا مذهب آنها این همه دیر پدید آمده است ؟

اهل سنت و جماعت پیش از پیدایش این مذاهب کجا بودند ؟ و چه دینی داشتند و به چه کسی مراجعه می کردند و از آن گذشته چرا از کسانی پیروی می کنند که در زمان پیامبر (ص) نبوده اند و او را ندیده و نشناخته اند و پس از پیدایش فتنه ها و جنگهای میان صحابه به دنیا آمده اند و زمانی چشم گشوده اند که برخی از صحابه برخی دیگر را کشته و برخی از آنها برخی دیگر را تکفیر کرده اند و با قرآن و سنت آنگونه که خواسته اند رفتار نموده اند و در آن دو با نظریات شخصی خود اجتهاد کرده اند ؟

چگونه می شود کسی که مدعی پیروی از سنت است امام علی دروازه شهر دانش و امام حسن و امام حسین پیشوایان جوانان بهشتی و امامان پاک از خاندان پیامبر را که وارثان راستین از نیای خویش هستند رها کند و دنباله رو امامانی شود که با سنت پیامبر آشنایی ندارند و پرورش یافته سیاست امری هستند ؟ چگونه اهل سنت و

جماعت ادعا می کنند که پیرو سنت پیامبر هستند و پاسداران آن را نادیده می گیرند و سفارشهای پیامبر را در زمینه چنگ زدن به عترت پاک او زیر پا می گذارند باز هم ادعا می کنند که اهل سنت هستند؟ و آیا مسلمانی که تاریخ اسلام را خوانده باشد و قرآن و سنت را بداند در اینکه اهل سنت دنباله روی از امویان و عباسیان می کنند تردیدی دارد و آیا مسلمانی که با قرآن و سنت و تاریخ آشنا باشد در این شک می کند که شیعیان پیرو عترت پیامبرند و آنها را دوست دارند و به این ترتیب پیرو سنت پیامبر هستند و کسی جز آنها را نمی رسد که چنین ادعایی بکند.

نصب پیشوایان اهل سنت توسط فرمانروایان ستمگر

از جمله چیزهایی که به ما نشان می دهد پیشوایان مذاهب چهارگانه " اهل سنت " با کتاب خدا و سنت پیامبر که آنان را به پیروی از عترت پاک پیامبر وامی دارد مخالفت کرده اند اینکه هیچ یک از آنان رو به سوی آنان نکرد و بر کشتی نجات آنان سوار نشد و امام زمان خویش را شناخت ابوحنیفه که خود از امام صادق (ع) درس آموخته و این سخن او مشهور است که : اگر آن دو سال نبود ابوحنیفه هلاک شده بود . مقصود آن دوسالی است که نزد امام صادق (ع) درس خوانده است می بینیم که مذهبی بدعت آمیز پدید آورد که بر پایه قیاس و عمل به نظریات شخصی در برابر روایات صریح قرار دارد و مالک که او هم از امام صادق (ع) استفاده کرده است از او روایت شده که می گوید : هیچ چشمی داناتر و آگاهتر از امام جعفر صادق (ع) ندیده

و گوش نشنیده و بر دل انسانی راه نیافته است او هم مذهبی دیگر پدید می آورد و امام زمان خود را که شهادت به داناتر و فقیه تر بودن او در میان همه انسانها داده است عباسیان در پوستین او دمیدند و او را امام الهجره خواندند و از آن پس مالک به آبرو، قدرت، پول و نفوذ فراوانی دست یافت شافعی که متهم به تشیع خاندان پیامبر (ص) بود و درباره آنان این اشعار مشهور را گفته: ای خاندان پیامبر دوستی شما واجب است و خداوند در قرآن آن را فرستاده است.

در بزرگی فراوان شما همین بس که هر کس به شما درود نفرستد نمازش درست نیست و در جایی دیگر می گوید اگر دوستی خاندان پیامبر رفض و تشیع است پس همه جهانیان گواه باشند که من رافضی و شیعه هستم.

اگر جهانیان باید شهادت بدهند که او رافضی است پس چرا مذهبی را که برضد اهل بیت درست شده رها نکرد بلکه خودش هم مذهبی درست کرد و از امامان کناره گرفت؟

احمد بن حنبل که علی را چهارمین خلیفه دانست و او را از خلفای راشدین شمرد و پیش از او مردم این را نمی پذیرفتند و کتاب فضائل را نوشته مشهور است که گفته هیچیک از صحابه این همه فضیلت با سند صحیح ندارند که علی (ع) دارد ولی او هم مذهبی پدید آورد و آن را حنبلی نامید یا اینکه بسیاری از علمای معاصر و علمای زمان او گواهی داده اند که او فقیه نبوده است مانند ابن تیمیه از مذهب حنبلی ترویج

کرد و نظریاتی چند بر آن افزود از جمله زیارت قبرها و ساختمانسازی بر آنها را حرام کرد و توسل به خاندان پیامبر و اهل بیت را نیز ممنوع کرد و همه را شرک دانست این چهار مذهب و این هم رهبرانیشان و این نیز نظریات آنان درباره عترت پاک پیامبر در واقع آنان این مذاهب را نساخته اند بلکه امویان و عباسیان آنها را ساخته و اینها نیز بر آنها افزوده و از آن پیروی می کنند این افراد هم دوره با اهل بیت بودند اما از آنان روی گرداندند و روایات دیگران را بر روایتهای پیامبر و ائمه ترجیح دادند آنها ابوهریره و کعب الاحبار یهودی را که به گفته حضرت علی (ع) دروغگوترین مردم درباره پیامبر هستند برتر می شمردند و عبدالله بن عمر را که ناصبی است و به دشمنی خود با علی شهرت دارد از آنها برتر شمردند. عمر و عاص را نیز از آنها برتر شمردند این افراد برای خود حق قانونگذاری در دین خدا را قرار دادند و سنت پیامبر را زیر پا نهادند .

حدیث ثقلین نزد شیعه

یکی از چیزهایی که ثابت می کند که شیعه تنها پیروان سنت درست پیامبر هستند روایتی است که از رسول خدا (ص) نقل شده و آن حدیث ثقلین است که در آن فرموده است : من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم که یکی کتاب خدا و دیگری من و خانواده ام هستند تا هنگامی که در آن چنگ بزنید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد از آنها جلو نیفتید که بیچاره می شوید و از آنها عقب نیفتید که بدبخت

می شوید و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند و در برخی از روایات آمده است : خدای دانا و آگاه به من خبر داد که آن دو از هم جدا نمی شوند تا برسد حوض کوثر نزد من آیند این حدیث ثقلین را اهل سنت و جماعت هم با سند در بیش از بیست کتاب از قبیل صحیح و مسند روایت کرده اند و شیعه نیز آن را در همه کتابهای حدیثی خود آورده اند و چنانکه می بینید این حدیث صریح و آشکار می گوید " اهل سنت و جماعت " گمراه شده اند و به آن دو با هم چنگ نزده اند و بیچاره شده اند زیرا از اهل بیت جلو افتاده اند و گمان می کنند که ابوحنیفه ، مالک شافعی و ابن حنبل ، داناتر از عترت پاک هستند و از آنها پیروی می کنند و عترت پاک را به کناری نهاده اند .

با این که سخن برخی از آنها که می گویند ، به قرآن چسبیده اند هم درست نیست زیرا یک رشته عمومات است و بیان و تفصیل و جزئیات آن مورد نیاز است و قابل توجیه و تفسیر به شیوه های گوناگونی است و بی شک ، نیاز به مفسر و شارح دارد چنانکه سنت پیامبر نیز نیازمند راویان راستگو و شارحان دانا است و این مشکل هیچ راهی جز رفتن به سراغ اهل بیت یعنی امامان عترت پاک ندارد که پیامبر به همین کار سفارش کرده است هر گاه حدیث ثقلین را با روایات دیگر در همین زمینه همراه کنیم مانند این حدیث : علی با قرآن است و قرآن با علی و هرگز از هم جدا نمی شوند تا برسر حوض آیند و نیز فرموده است علی با حق و حق با علی است و هرگز از هم

جدا نمی شوند تا در روز رستاخیز بر سر حوض آیند آن وقت ما و همه محققان باور می کنیم که هرکس علی را رها کند تفسیر درست قرآن را کنار گذاشته و هر کس از علی جدا شود حق را پشت سر نهاده و باطل را پیشوای خود ساخته و جز حق هر چه باشد باطل است همچنین باور می کنیم که اهل سنت و جماعت قرآن و سنت پیامبر را با رها کردن علی (ع) رها کرده اند چنانکه پیشگوی حضرت محمد (ص) درست در آمد که امتش به هفتاد و سه فرقه تبدیل می شوند و همه جز یک گروه در گمراهی هستند این گروه رستگار همان است که حق و هدایت را با دنبال روی از علی (ع) پیروی کرده با دشمنانش جنگیده و با دوستانش آشتی نموده از علم او پیروی کرده و فرزندان با برکت او را پیشوای خود ساخته اند " اولئک هم خیرالبریه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً رضی الله عنهم و رضو عندذلک لمن خشی ربه یعنی : آنان بهترین مردم هستند و پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشتهای انبوهی است که از زیر آنان جویهای روان است در آن جاودانند خدا از آنان خشنود شده و آنان از خدا خشنودند و این برای کسی است که از خدا بترسد .

حدیث ثقلین نزد اهل سنت

چنانکه پیش از این نیز گفتیم همان حدیث را علمای اهل سنت و جماعت در بیش از بیست کتاب مرجع خود آورده اند و به درستی آن اعتراف کرده اند اگر آنان به

صحت این حدیث اعتراف کرده باشند پس به گمراهی خود هم گواهی داده اند زیرا به عترت چنگ نزدند و از مذاهب بی پایه ای پیروی کرده اند که خدا درباره آنها دستوری نداده و در سنت نبوی اثری از آنها نیست شگفتی در این است که علمای اهل سنت و جماعت امروز پس از برافتادن بنی امیه و نابودی آنها و در زمانی که ارتباط مستقیم، فراوان شده و ابزار پژوهشهای علمی، فراهم آمده چگونه توبه نمی کنند و به خدا بر نمی گردند و به او نزدیک نمی شوند تا این آیه شامل آنان نیز شود که: و انی لغفار زلمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی

یعنی: من برای کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند و راه را بیابند بسیار بخشاینده هستم اگر مردم در قرنهای گذشته و در زمان خلافت ناچار بوده اند که از قدرت حاکم فرمانبرداری کنند زیرا زور و سرکوب در کار بوده است اما امروز دیگر چه می گویند و چه عذری دارند در حالی که امروز دیگر دولتها کاری به دین ندارند به شرط آنکه حاکمیت آنها پا برجا باشد بلکه به دموکراسی و حقوق بشر افتخار می کنند که یکی از آنها آزادی اندیشه و عقیده است تنها یک چیز باقی می ماند که آنها اعتراض علمای اهل سنت در حدیث ثقلین و روایت یاد شده است و آن اینکه می گویند این روایت به این صورت هم آمده است در میان شما کتاب خدا و سنت خویش را می گذارم کمترین چیزی که به اینان می گوئیم این است که: آنها از معیارهای علم و روشهای بحث و شناخت و اثبات حجت و دلیل به دور هستند.

راز گسترش مذاهب سنی

کسی که در کتابهای تاریخ جستجو کند و نوشته های گذشتگان را ببیند در می یابد که گسترش مذاهب سنی در آن زمان با خواست قدرت حاکم بوده و به دست آنها صورت گرفته است به همین دلیل پیروان آنها بسیار شده اند و مردم پیرو پادشاهان خود هستند محقق می تواند در یابد که دهها مذهب پدید آمده اند و از میان رفته اند زیرا دولت از آنها راضی نبوده است مانند مذهب اوزاعی ، حسن بصری ، ابوحنیفه ، ابن ابی ذویب ، سفیان ثوری ، ابن ابی داوود ، لیث بن سعد و دیگران به عنوان نمونه لیث بن سعد ، دوست مالک بن انس از او داناتر و فقیه تر بود چنانکه شافعی خود اعتراف کرده است ولی مذهب او از میان رفت و فقه او در دیگر مذاهب حل شد و گم گشت زیرا احمد بن حنبل می گوید : این ابی ذویب داناتر از مالک بن انس بود ولی مالک بهتر می توانست شخصیتها را غربال کند چون به تاریخ مراجعه کنیم در می یابیم که مالک رئیس مذهب به دستگاه دولتی نزدیک شد و با آنان سازش کرد و در رکاب آنان راه می رفت و به این ترتیب دارای نفوذ شد و شهرتی یافت و مذهب او با زور و زر رواج یافت بویژه در اندلس کوشش بسیار کرد و از نزدیکان او شد و حاکم مسئولیت انتخاب قاضیان را به او داد و او تنها دوستان مالکی خود را به کار قضاوت می گمارد همچنین می بینیم که راز گسترش مذهب ابوحنیفه این بود که پس از مرگ او دو شاگرد صمیمی او ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی در همان زمان از نزدیکان

هارون الرشید بودند و نقش مهمی در پیاپی بر جا ساختن قدرت او و یاری و همکاری با او داشتند و هارون که قهرمان حرمسرا داری و خوشگذرانی بود اجازه نمی داد هیچکس به کار قضاوت یا فتوا پردازد مگر آنکه نخست موافقت آن دو را به دست آورد آنان هیچ قاضی را نصب نکردند مگر آنکه بر مذهب حنفی باشد و به این ترتیب ابوحنیفه بزرگترین علما و مذهب او بزرگترین مذاهب فقهی گشت با آنکه علمای عصرش او را تکفیر کردند و بی دین شمردند و از جمله احمد بن حنبل و ابوالحسن اشعری نیز چنین کردند مذهب شافعی نیز پس از آنکه رو به نابودی می رفت ناگهان زنده شد و قدرت یافت زیرا قدرت دولت به پشتیبانی آن آمد بعد از آن که مصر ، یکسره شیعه فاطمی بود در زمان صلاح الدین ایوبی شافعی شد زیرا او به تعقیب و براندازی شیعه پرداخت و آنها را مانند گوسفند سر می برید مذهب حنبلی هم اگر تایید دولت عباس در روزگار معتصم نبود ناشناخته می ماند در این زمان احمد بن حنبل از نظریه خود که مخلوق بودن قرآن بود برگشت و نزد متوکل ناصبی ارج و اعتبار والایی یافت این مذهب یکبار دیگر در زمان شیخ محمد بن عبدالوهاب در قرن گذشته قدرت یافت و این زمانی بود که قدرتهای استعماری از او پشتیبانی کردند و او با خاندان سعودی به معامله پرداخت و آنها نیز فوراً او را یاری کردند و به حمایت از او برخاستند و مذهب او را در حجاز و عربستان رواج دادند مذهب حنبلی به سه امام نسبت داده می شد نخست : احمد بن حنبل که خود نیز مدعی نبود که فقیه است بلکه

تنها اهل حدیث و روایت بود دوم: ابن تیمیه که اینان او را شیخ الاسلام و مجدد السنه می خوانند و او همان کسی است که علمای روزگارش او را تکفیر کردند زیرا می گفت همه مسلمانان مشرک هستند چون به پیامبر (ص) تبرک و توسل می جویند سپس در قرن گذشته محمدبن عبدالوهاب دست پرورده استعمار انگلیس در خاورمیانه به زنده کردن مذهب حنبلی پرداخت و محمدبن عبدالوهاب فتوای ابن تیمیه را پایه و اساس کار خود ساخت و احمد بن حنبل را به فراموشی سپرد و دیگر مذهب آنها هم به نام وهابی خوانده می شود نه حنبلی هیچ تردیدی نیست که گسترش و رواج و نفوذ این مذاهب شهرت و بالا گرفتن آنها به دست دولتها بوده است و در این نیز تردیدی وجود ندارد که این فرمانروایان همگی دشمنان اهل بیت (ع) بوده اند زیرا همواره احساس می کردند که اینان موجودیت آنها را به خطر می اندازد و پادشاهی و فرمانروایی آنان را از میان بر می دارند بنابراین پیوسته می کوشیدند آنها را از مردم دور نگهدارند و کوچک نشان دهند و هر کس از آنها پیروی کرد او را بکشند بدیهی است که این فرمانروایان برخی از عالمان چاپلوس را بر سر کار آورند تا فتواهایی بدهند که با سیاست آنان هماهنگ باشد زیرا مردم همواره به احکام شرعی و راه حل‌های دینی نیاز داشتند و از آنجا که فرمانروایان در همه دوره ها از دین چیزی نمی دانستند و از شرعیت چیزی نمی فهمیدند پس ناگزیر بودند که عالمانی را بگمارند تا از جانب آنان فتوا دهند و به مردم وانمود کنند که دین چیزی است و سیاست چیز دیگری است

خلیفه ، فرمانروا و مرد سیاست بود و فقیه مرددین چنانکه امروز رئیس جمهور در همه کشورهای اسلامی چنین می کند و یکی از علمای نزدیک به خود را به عنوان مفتی جمهوری یا چیزی شبیه به آن تعیین می کند و او را مأمور می سازد که در مسائل فتوایی و عبادی و شعائر دینی نظر بدهد ولی در واقع این شخص حق ندارد فتوا یا حکمی را صادر کند مگر همان چیزی که دولت به او دیکته می کند و قدرت حاکم از آن راضی است یا دست کم چیزی که با سیاست دولت و اجرای طرحهای آن مخالفت نداشته باشد این پدیده در واقع در زمان خلفای سه گانه ، ابوبکر ، عمر و عثمان پدید آمد آنها هر چند میان دین و سیاست (دولت) جدایی نینداختند ولی به خود اجازه دادند که قوانین در دین پدید آورند که به سود دستگاه خلافت و ضامن قدرت و پا برجایی آن باشد از آنجا که این سه خلیفه تا اندازه ای به حضور پیامبر (ص) رسیده و با او هم نشین شده بودند برخی از مسائل سنت را نیز که با سیاستشان مخالفت نداشت فرا گرفتند معاویه تنها در سال نهم هجرت مسلمان شد و روایات صحیح چنین می گویند پس مدت بسیاری با پیامبر نبوده و از سنت او چندان آگاهی نداشت پس ناگزیر شد ابوهریره و عمر ، و ابن عاص و برخی از صحابه را مأمور کند تا به آنچه دلخواه اوست فتوا دهند پس از او بنی امیه و بنی عباس این سنت پسندیده یا بدعت نیکو را ادامه دادند و هر حاکمی که بر تخت می نشست در کنارش قاضی القضاات نشسته بود که کارش تعیین قاضیانی بود که به نظر او برای دولت مناسب بودند و به

تقویت و تحکیم پایه های آن کمک می کردند دیگر شما می توانید به ماهیت این قاضیان پی ببرید که چگونه خدا را به خشم می آورند تا سرورشان را راضی کنند و سرپرست خود را که آنان را به کار گمارده از خود خشنود سازند از اینجا به راز پرکناری امامان معصوم عترت از صحنه سیاست پی می بریم در سراسر تاریخ نمی بینید که یکی از آنان را به کار قضاوت گمارده باشند .

بحث در ظهور مهدی (ع) از نظر خصوصی

علاوه بر احادیث بی شماری که از طریق عامه و خاصه از پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) در ظهور مهدی (ع) و اینکه از نسل پیغمبر می باشد و با ظهور خود جامعه بشری را به کمال واقعی خواهد رسانید و حیات معنوی خواهد بخشید روایات بیشمار دیگری وارد است که مهدی فرزند بلافاصله امام حسن عسکری (امام یازدهم) می باشد و پس از تولد و غیبت طولانی ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه با ظلم و جور پر شده باشد .

اشکالی چند و پاسخ آنها

مخالفین شیعه اعتراض می کنند که طبق اعتقاد این طائفه امام غایب باید تاکنون نزدیک به دوازده قرن عمر کرده باشد در صورتیکه هرگز انسان عمر به این درازی نمی کند .

پاسخ - بنای اعتراض به استبعاد است و البته عمر به این درازی و بیشتر از این قابل استبعاد می باشد ولی کسیکه به اخباری که در خصوص امام غایب از پیغمبر اکرم (ص) و سایر ائمه اهل بیت (ع) وارد شده مراجعه نماید خواهد دید نوع زندگی امام غایب را به طریق خرق عادت معرفی می کنند و البته خرق عادت غیر از محال است و از راه علم هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد زیرا هرگز نمی توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می کنند تنها همانها هستند که ما آنها را دیده ایم و می شناسیم و دیگر اسبابی که ما از آنها خبر نداریم یا آثار و اعمال آنها را ندیده ایم یا نفهمیده ایم وجود ندارد از این روی ممکن است در فردی یا افرادی از بشر اسباب و عواملی بوجود آید که عمری بسیار طولانی هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تامین نماید و از این جا است که جهان پزشکی تا کنون از پیدا کردن راهی برای عمرهای طولانی نومید و مأیوس نشده است این اعتراض از ملین مانند کلیمیت و مسیحیت و اسلام که به موجب کتابهای آسمانی خودشان خرق عادت و معجزات پیغمبران خدا را قبول دارند بسیار شگفت آور است مخالفین شیعه اعتراض می کند که شیعه وجود امام را برای بیان احکام دین و حقائق آیین و راهنمای مردم لازم می داند و غیبت امام ناقض این غرض است زیرا امامی که بواسطه غیبتش مردم هیچگونه دسترسی بوی ندارند فائده ای بر وجودش مترتب نیست و اگر خدا بخواهد امامی را برای اصلاح جهان بشری برانگیزد قادر است که در موقع لزوم او را بیافریند دیگر به آفرینش

چندین هزار سال پیش از موقع وی نیازی نیست . پاسخ - اینان به حقیقت معنی امام پی نبرده اند زیرا می دانیم که وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست و امام چنانکه وظیفه راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد همچنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را به عهده دارد و او است که حیات معنوی مردم را تنظیم می کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می دهد بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این باب تأثیری ندارد و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد اگر چه از چشم جسمانی ایشان مستور است و وجودش پیوسته لازم است اگر چه موقع ظهور و اصلاح جهانش تاکنون نرسیده است .

فهرست منابع و مأخذ

- اهل سنت واقعی (جلد اول) اثر دکتر محمد تیجانی سماوی
- اهل سنت واقعی (جلد دوم) اثر دکتر محمد تیجانی سماوی
- شیعه در اسلام اثر علامه سید محمد حسین طباطبایی
- شبهای پیشاور
- تفسیر المیزان (جلد ۷ , ۲۳) اثر علامه سید محمد حسین طباطبایی
- شیعه در پیشگاه قرآن و اهل بیت ترجمه قسمتی از پانزدهم بحار الانوار (ترجمه

علی تهرانی)